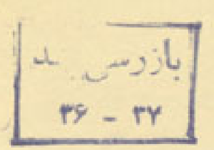
بازرسی شد
۳۲ - ۳۶

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب خلاصة الاشعار
مؤلف تقی الدین کاشانی
موضوع
شمارهٔ قفسه ۴۵۴۹
شماره ثبت کتاب
۶۲۷۹۹
۶۲۸۰۰
۳۳۶۶

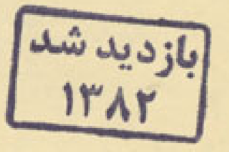
بازدید شد
۱۳۸۲

۴۵۴۹

اصفهان ۶

اصل دوم در ذکر شعرای دار السلطنه صفاهان صانها الله تعالی عن مفاسد الدوران و در و دو فصلست

فصل اول در ذکر سخن سرایان فصاحت تالیف این خلاصه از مجلد سلطان عرصه سخنطرازی **مولانا کمال الدین حسن ضمیری**

رشید الله تعالی ارکان فصاحته سرخیل شعرای بلاغت نصاب و صدر نشین فضلای براعت انتساب مغتنم [illegible] آلی فصاحت و گرم صرفان جواهر بلاغت بلکه قطب فلک سخنوری و شمس سمای فصاحت گستری عقود جواهر منثورش کامثال اللؤلؤ المکنون و لآلی زواهر غزلیاتش از هر جهت در حوصله خیال کجا افزون شاهوست صافی طبیعت که هر گاه غواص فکرتش در دریای معانی غوطه خورد چندان دُرر و لآلی بحار معرفت و شبکه ملکیت در آرد که قوت تصرف هیچ طبع سخندان در نیابد و دست تمکن هیچ غواص بهیرامون آن نرسد و افکار [illegible] تنظیم عقود لئالی آن وفا نماید و اکثر ارباب فصاحت باشرم و اصحاب این صناعت با [illegible] جواهر افکار را بیان مقصور دارند که در کثرت اشعار رنگین و بسیاری ابیات دلنشین با وی برابری کنند و در ارتقای این مدارج و [illegible] مراتب با او قران نمایند جز بدین عجز [illegible] نسازند و بجز بذیل قصور تشبث نمایند و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا سخنوری [illegible] فطنت که اکثر فحول شعرای متقدمین و کرام فضلای متاخرین زمان توفیق منزلتش را در یافتندی و قدرت تنزیل رفیع مرتبتش را در فن سخنوری مشاهده نمودندی چون سوسن با وجود ده زبانی خاموشی اختیار میکردند و زبان جز به ثنای غزلیات بلاغت صفاتش و بیان جز به [illegible] شعریات براعت ابیاتش نمیگشودند چه اتفاق علما و اجماع فضلا حاصلست **و لیس وراء عبادان قریة** و الحق جنابش به لاف و فا یلیم کلام و جنس ثابت و در تنسیق قوانین سلوک رسم و آیین سخنگذاری فریدهٔ عصرست و به وفور مهارت در شیوه سخن سرایی بر اقران و اکفا سابق و بکثرت قناعت و تجرد بر امثال و نظرا فایق مهارتش بر اصناف سخن از غزل و مثنوی و قصیده و رباعی بحدیست که بقیل و قال و اعتبار فیض و فضل سخن و کیفیت و افضال انکه مشار الیه را سیمه هیچ یک از شعرا رسیده چنانچه ابیاتش کالشمس فی وسط السماء از چندین دیوان که در اجوبه غزلیات شعرا گفته و در طی منظومی که در مقابله افکار ایشان گفته ظاهر و هویداست و نیز در بعضی از انواع علم ریاضی و سایر علما این فنست خصوص صاحب علم شریف رمل و جهت مناسبت تخلص بهمینست و مع ذلک از جمله شعرا و عرفا بزلال محبت و کثرت مودت در پیش دست و در مکارم اخلاق و رسوخ اعتقاد و لزوم تجرد و تنزه از علایق دنیوی [illegible] تکلف کرزایندن [illegible] صوری [illegible] که واقع میشود مجلا عاشقیست صادق العقیده که شراب طهور محبت و معرفت از دست ساقی باقی نوشیده و بعالم بشارت سرور و حبور رسیده و افتتاح ناسوتیت خود در لاهوتیت حق کرده و در میان عاشقان سرمست و عارفان باده الست این آوازه در افکنده

رباعیه جانا ز برای دوست میدارم دوست　سر در قدم دوست میدارم دوست　سرزانه بجز خودم دو گیتم دو جهتش　خود را ز برای دوست میدارم دوست

اگر چه بعضی از عزیزان اشعار میگویند که در میان اشعار مولانا رطب و یابس بسیارست و غزلیاتش پست و بلند واقع شده لیکن اشعار عاشقانه و ابیات عارفانه بسیار دارد و بعکس سایر شعرا اعتقاد ابیات بلند و سخنان دلپسند او دره که انتخاب دارد و فی الواقع در اسلوب شاعری طریق اعجاز نموده والیوم اشعار غزلیات مشار الیه از هفتاد هزار زیاده لطف و مثنوی و قصاید [illegible] قریب بسی هزار بیت خواهد بود و اشعار او در باده عشق و محبت و طریق اهل ذوق و مودت [illegible] و علاقه تمام دارد چنانچه ابیات انتخاب دیوان وی [illegible] تمام دارد و چون نتایج طبع سحر آثار مشار الیه زیاده از آنست که این خلاصه گنجایش تفصیل آن اشعار داشته باشد لاجرم خامه دو زبان

۵۷۹

عنان بیان از این صوب که دانسته باز میتابد اسامی بعضی از غزلیات و مثنویاتی که در جواب شعرا و غیرهم مرتب ساخته اند [illegible] دواوین عرش برین موجبست. سفینهٔ اقبال. صورت حال. کنز الاقوال. عشق فی الوصال. صیقل ظلال. عذر مقال. قدس جمال. مجمع الجلال. فی جواب شیخ مصلح الدین سعدی. طامات صنایع. بدایة الشعر. تاج السحر. عیون الزلال فی جواب خواجه حافظ. [illegible] فی جواب بابا فغانی. معراج الامال فی جواب مولانا جامی. انیس [illegible] فی جواب سلمان. [illegible] فی جواب شاهی. [illegible] فی جواب [illegible]. [illegible] فی جواب میر [illegible]. سحاب [illegible] فی جواب [illegible]. [illegible] فی جواب مولانا شهیدی. لوامع خیال فی جواب میر همایون. [illegible] وصال فی جواب [illegible]. احیای کمال فی جواب شیخ کمال. معشوق الزلال فی جواب امیر خسرو. حسن حال فی جواب حسن. و غیر این دیوان دیگر [illegible] نظم دارند چون تمام نشده بود لهذا تفصیل اسامی [illegible] درین اوراق مثبت نشد و نیز از جمله منظومات این بحر محیط [illegible] کتاب مثنویست که [illegible] برین تفصیل [illegible]. وامق و عذرا. بهار و خزان. جنة الاخیار. لیلی و مجنون. سکندرنامه. [illegible]

[illegible]

انتخاب غزلیات سفینهٔ اقبال

[illegible]

[illegible]

ولہ گر گشت ... بشکن — بجان اهل دل صد خار بشکن

بتاز ای عشق در ملک وجودم — بنکوه عقل و دعوی دار بشکن

از غفلت جمال تو ... — ...

[illegible]

انتخاب غزلیات موسوم بصورت حال

[illegible]

[illegible] هزار بیت [illegible] دیوان [illegible]

[illegible]

[illegible]

حرف الدال

[illegible]

حرف الراء

[illegible]

خود بیم غیر را با هم او سوختم از غم
طبیب ما اهل عشق بودیم و چه دانستم
خواند یار از صنم عالم تماشا کان
ولہ نکو فریب شوق که خواهم وصال
ولہ در دیده که نظر سوی آن ... کند
[illegible]

[illegible]

حرف الرا والزا والسی

ولی

امیر اصفهانی

خبر اصفهانی

[illegible]

ولهُ فی الرباعیات

[illegible]

انتخاب

[illegible]

لوامع خیال

[illegible]

جریرهٔ اصفهان

[illegible]

اغاز [illegible]

[illegible]

ای دل گذر ز بیت رز بوان مختتم
مرغی که صید کرده ی او ...
هر قطره که ملک جز ار سوز ... داد
در عرصه کارزار عشقت
او ... ابراست هر قدم ...
ولہ یارب بجز مراد دو عشق ...
یارب بجا که ... عشق تو ... خویش
ولہ چه ذوق بوده دلم را ... محبت خویش
ولہ ... حالت که هر که عز ...
غایم که ... است از دو ... غم
قد از تو ... رو و ...
کنون که رحم لطف علاج ما مکین
بر خاستی از خویش که ...

چون کمره ی ... تقدیر بسته اند
غربت که با صد غم ... دارد
رسوا کردند مرا ... چند
کس با ... اعتبار ... نهاد
در داغ هر یک از ... عطفت
یارب ... کار ... که ساز
یارب بذوق ... کنی ... فراز
که داد جان ... محبت خویش
... عادت ... از ... هد
که داغ ... آن ... بگیر ... آن
... مشغل عشق ...
که سینه ... چون ... تیغ ...
... از ... نظم ... نادم

المخاف عشق ... ال

دران ... صاحب ...
... که ... دارد ...
... که ... افتاده ...
ولہ ... که ...
امید بازگشت ... میکند
... از حسن تو
ولہ ... ذوق ...
ولہ هر کسی ... است
ولہ کدام ... که در جان ... تو
ولہ نازان برفت ... قیامت
... از خویش ...
ولہ چنین که ... عشق ...

که ... کوشش که با ... دارد
... سینه در عشق ...
... کار ... دارد ... عالم
آنکه از رفت ... دیده را
جان از غم فراق تو بر لب رسیده را
تا ابد در نظر حسن ... مرا
که دامان وصال یار ... است
کوشش ... عشق ...
کدام داغ که بر سینه ... تو
بازیچه از ... تو ...
هر چند که ... قیامت
ز ذوق سایه او ... است

حزن دلان که عشق ... دارد
ولہ ... که از لطف ... کشند
ولہ تا دل ... اعتبار نهاد
از جان ... که تا بود
که گند گوش ... عشق
یارب ... کشان عشق
که ... را
چه ذوق ... است دلم ...
رجام وصل ... است ...
ولہ ای سینه سوز داغ ...
ولہ غریب ... کشته ...
ولہ نادره ... تسلیم نادم
ولہ در ... که ... دارد ...
دیگر ... آورده دل صاحب ...
این ذوق که ... است ...
ولہ چرا نازان ... دل عشق ...
ولہ بجز دیار ... که ...
... از ... گشته ...
ولہ ده که در عرصه کونین ...
بجز دیار ... که ...
... که در ... تا ...
آنکه دارد ... حسن ...
کدام ... در ... دل ...
در عصمت ... سینه ...
با بار ... خویش ...
آنکه کرا ... سجده

ور بهر دو جهان دیده بر ... دارد
... وصالت ... چند
جان بر سر عشق یار نهاد
ولہ دل بر غم روزگار ننهاد
آنکه اورا ... باشد ...
یارب ... حسن ... ناز
... چون ... ناز
کشش ... خویش
... کشیده جذب
وی عقل ... تو ... ام
... خاطر ما چون ... قرا ام
سودای ... سر ... نادم
عشق که ... ما ...
دگر سر که عشق خویش ... بادشاهی را
... دیده ... نگاهی را
که ... کونین کرده ...
انقدر ... تا ... بود
کویا که کرده ... دیده را
انقدر ... که در سینه نهانست مرا
انقدر ... تا ... دل ...
که دوزخ ... است
... جان ... کارست
که تا ابد ... نیست
از آنکه ... رسوای قیامت
افغان که ... قیامت
از آن ... دیگران ... است

جز سرا صفهان

فغان که گرد عدم ... وجود ...
ولہ با درم ... که ...
ولہ ... عشق ... که در طلب
ولہ این دل ... راه ...
وقت آن آمد که ... بر دارم
... که در ...
از حسن بود ... بقای
ایمان ز دلم ... بود ...
ولہ کو جان عشق که غم ...
ولہ وجود ... عدم ...
از ... که عشق
جز بجود ... عشق که ...
مرغ دلم آن حال که دارد ...
ولہ مگر ... بار ...
ملایکی ... شهادت ...
... بهای لطفش ...
ولہ چنین که عشق ... آباد
... دل ... که ... نیست
ذوق ... قیامت ...
تا ابد ... ذوق
ولہ سر ... جلوه رفتار ... دارد
ولہ تیر ... رضا ...
... عشق ... جان مرا
ولہ آن ... سجده
ولہ ده که جان در عشق ...
... بیکیست

سور حسن تو در ... است
گردد ... جوان ...
تا ابد بجود ... است
حوران ... زاهد
پس که ... زاهد
معتقد ... خلاست
کالجا ... سلطان قباست
... که ...
در ... صلای ... زبان ...
که صبح وصل ... ذوق عشق ...
... دل ... میزد
ذوق طلب ... جان ...
آنانکه ... گرفتار ... دانند
که ... اختیار ...
... داغ ...
... کونین ... کرد
... نظر ...
... عشق ...
در ... نار ... مد
جذبه عشق که ...
لعلت ... گفتار ... دارد
ور ... بنیاد کند
تا کی ... کند
... کار ... شود
... بیگانه ... میکند
تا ... عشق در دل ... میکند

رسم ... کنار گیرایید
... سلطان ...
... عشق ...
بر ... افتاده ... از ...
ولہ بصورت ... حسن ...
ولہ ... از ...
ولہ دو سینه دلم ...
در ... حسن که ... کونین ...
لب ... حسن ... ناز
از ... دیده ...
ولہ از ... عاشق ...
ولہ شادی ... ذوق ...
ولہ ... چون ... در ...
ولہ ... وجود ... عشق
وجود ... چون ...
... نگاه ...
... ذوق وصال ...
... عالمی ...
وقت آن آمد که ... لطف ...
بجود ... داد ...
آن دیده که ... دارم ...
عشق چون ... ساند
... وصل ... من
شادم که ... عشق ...
در ... وصال ...
ولہ در ... چون ...

که دست جذبه لطف تو در میان ... است
در دل سوخته ... جان ... است
... عذاب ... است
... زاهد
دریغ و درد که در ... وفاست
یک ... که ... تو ... قیامت
در ... دیده ...
تا دست تو عشق ... کردار ...
... در دل ... جان ...
که آتش ... علم ...
و آنکه ... فرمان ...
مستان ... دانند
خزان دیده ... از ...
... زاهد ...
... آن ... علم
... در ...
... که ...
... عشق ... بیقرار ...
... جز ... بیکار ... دارد
... جان ... که ... جانان ...
تا کی ... کند
... عشق ... بود
... دوران ... میکند
... عشق ...

رسنگ

[illegible]

انتخاب

[illegible]

جزیره اصفهان

[illegible]

انتخاب

[illegible]

دل نگار او سنگ و مشغول [illegible]
گرفت روی زمین گرد فتنه [illegible]
ان روز [illegible] ابا از [illegible] دوست
[illegible]
تا چشم [illegible] ناوک جادو [illegible]
ولہ تا کار [illegible] رخ یار [illegible]
[illegible]
ولہ [illegible]
[illegible]
[illegible]
هر کس [illegible]
[illegible]
[illegible]
حرف [illegible] اگر [illegible]
سایه اگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
فغان که [illegible]
[illegible]
کرد من [illegible]
ولہ [illegible]
جهان [illegible] من نامراد [illegible]
ان [illegible]
ولہ تا دل [illegible]
باشد [illegible]
ولہ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

غریب اصفهان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فهمی اصفهانی

[illegible]

حرف المیم

[illegible]

جزو اصفهان

انتخاب اینه جمالی جواب بابا فغانی

حرف الدال

[illegible]

ولہ [illegible]

تغافل [illegible]

ولہ آنان که جام [illegible]

[illegible]

ولہ [illegible]

ز راه عشق [illegible]

کیفیت [illegible]

[illegible] حسن [illegible]

ولہ [illegible]

[illegible]

ولہ [illegible]

در سوال وصال [illegible]

ولہ تا چند [illegible]

ولہ دلم [illegible]

ولہ هر کز [illegible]

[illegible]

لطفیست [illegible]

ولہ [illegible]

خوشست عالم [illegible]

ولہ [illegible]

[illegible]

بتخانه [illegible]

در خلوت [illegible]

ولہ [illegible]

یا رب [illegible]

ولہ بازار محبت [illegible]

[illegible]

از دست غم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ورد [illegible]

ولہ [illegible]

[illegible]

تا ظرفی [illegible]

تا کشود [illegible]

[illegible]

[illegible]

جنگ اصفهان

[illegible]

ولہ [illegible]

حرف الميم

[illegible]

افغان [illegible]

ولہ [illegible]

[illegible]

ولہ [illegible]

[illegible]

ولہ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

میرزا اصفهان

[illegible]

ولهُ [illegible]

ولهُ [illegible]

ولهُ [illegible]

ولهُ [illegible]

[illegible]

حرف التاء

[illegible]

ولهُ [illegible]

ولهُ [illegible]

حرف الدال

[illegible]

ولهُ [illegible]

ولهُ [illegible]

کرد کہ ظلمت وره هزار بلا
ولہ [illegible]
ولہ [illegible]
ولہ [illegible]
[illegible]
[illegible]
ولہ [illegible]
ولہ [illegible]
ولہ [illegible]
[illegible]
[illegible]
اگر [illegible]
ولہ [illegible]
ولہ [illegible]
[illegible]
مکرر ولہ [illegible]
ولہ [illegible]
ولہ [illegible]
[illegible]
ولہ [illegible]
ولہ [illegible]
ولہ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دولت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جرب اصفهان

حرف النون

[illegible]

التخلص

[illegible]

مصراع الاول فی جواب جامی

[illegible]

کرکے

[illegible]

حرف التاء

[illegible]

ظهیر اصفهانی

[illegible]

حرف الدال

[illegible]

ضمیر اصفهان

[illegible]

انتخاب

[illegible]

حرف المیم

[illegible]

جزء اصفهان

حرف الدال

حرف المیم

[illegible]

معلوم نیست [illegible] که خیالش [illegible] باید در لباس نظم جلوه گر ساخته و این صنعت [illegible] که درین اوراق ثبت ایراد یافته

وفاتش در سنه [illegible] و تسعمایه بوده و قبرش در بیرون دروازه [illegible] واقع شده

انتخاب غزلیاتش

[illegible]

مولانا بادی برادر مولانای مذکور است و در شعر گفتن تتبع او میکرده [illegible] طبعش [illegible]

و ابیات [illegible] دارد و این چند بیت [illegible] مشهور است و تاریخ فوتش معلوم نیست

انتخاب غزلیاتش

[illegible]

خلیفه شاه محمود از جمله سادات [illegible]

[illegible]

رباعیه

[illegible]

میرزا ابراهیم

[illegible] میرزا شاه حسین صفاهانیست [illegible] شاه اسمعیل [illegible]

[illegible] میرزا اسمعیل [illegible]

[illegible] ابوالمظفر شاه طهماسب [illegible]

[illegible] میرزا اسمعیل [illegible] میرزا ابراهیم

[illegible] دار السلطنه قزوین [illegible]

و لطف طبع موصوف و بوفور فضیلت و جودت ذهن و صفای قریحت معروف [illegible]

باستحقاق گشته و همیشه [illegible] کلام [illegible] سلاطین و خواقین

و سالکین و واردین [illegible] بر حسب دلخواه [illegible] میکاشت و در بعضی اوقات زبان [illegible] دست و صحبت

[illegible] خط نستعلیق [illegible] بر حظوظ خوشنویسان [illegible] استادان [illegible]

[illegible]

[illegible] و اکابر [illegible]

[illegible] مجالس [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطنت پادشاه ابو المظفر سلطان [illegible]

[illegible] ایراد [illegible]

الرباعیات

[illegible]

لطیفه

[illegible] سلطان [illegible] نستعلیق [illegible]

[illegible]

[illegible]

عجیبه [illegible]

[illegible]

این قسم [illegible]

بیت

[illegible] گر [illegible]

[illegible] سیما [illegible]

رباعیه

[illegible]

امیر تقی الدین الشهیر بشاهمیر

[illegible] از بیست سال منصب صدارت و مصاحبت پادشاه [illegible] ابو الفتح قطبشاه [illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] زیارت [illegible] علیه الصلوة والسلام [illegible]

[illegible]

انتخاب اشعار

[illegible]

مولانا صادق

[illegible]

انتخاب اشعار

[illegible]

مولانا مزاقی

[illegible]

سابق سلوک میشود بلکه در زی درویشان و نامرادان در آمده و در دل عزیز اهل صلاح و سداد جای کرده یکی از ثقات که او را دیده میگفت در
شاعری طبع روان و سلیقه چسبان داشت لیکن بواسطه مداومت بر بنگ که همیشه در خواب [illegible] از ان باز مانده بود [illegible]
اما او قاتش در سنه سبع و ثمانین و تسعمایه اتفاق افتاده و این چند [illegible] از دیوان مشار الیه در این خلاصه مسطور گردید

شعر

خوش آنکه [illegible] باد
[illegible]

مولانا مفلح از ولایت صفاهان است بعضی از [illegible]

[illegible]

خواجه فضل الله از [illegible] صفاهان است [illegible]

[illegible]

مولانا سالک از [illegible] صفاهان بوده [illegible]

[illegible]

شاه حسین ساقی [illegible]

[illegible]

شعر

[illegible]

مولانا یقینی او نیز مولانا شاه حسین نام دارد و از صفاهان [illegible]

[illegible]

شعر

[illegible]

مولانا [illegible] در صنعت [illegible] تمام داشته [illegible]

اصفهان

نقل باقی [illegible] مولانا ضمیری صفاهانی که وی را دیده بود اعتقاد [illegible]
[illegible] و اخلاق حمیده [illegible]
طریق [illegible] ایشان موانست و موافقت بوده و در مدت ملاقات جز طریق متابعت [illegible]
[illegible] از دیوان [illegible]
[illegible] دیوان [illegible] و این چند بیت از ان دیوان [illegible]

شعر

[illegible]

خواجه جلال الدین محمد از اجلات و اکابر صفاهانست [illegible]

[illegible]

شعر

[illegible]

مولانا آتشی از شعرای [illegible]

[illegible]

مولانا واحد [illegible]

[illegible]

شعر

[illegible]

مولانا معینی از صفاهانست [illegible]

[illegible]

سن شریفش چهل سال زیاده نکذشته بود در شهور سنه ۹۲۰ درکذشت و در تبریز در دوام نوبری مدفون کشت

انتخاب اشعاره

یاران بشنود ز غم لیالی جو بشنیدم ... / رسید که کفته دروغ از زبان یاری ...

چنان بیکانه کرد از شوق ... / که بسوزم ز هجران ... ای

ولیه

او بوصال ... / کیفیت ... ما را به ...

ولیه

وا ز افتی ... / اکر بود اکر دو روصال میکردد

مولانا حربی

از سکان صفاهانست و معلوم نیست که اصل او از کجاست ... در عراق ... و تا ... بوده و در دیار ... محترم و مکرم بوده ...

جمیع اثار ... و اوراق ... و وفاتش در سنه ۹۲۰ در صفاهان اتفاق افتاده و در آنجا مدفون کشته

شعر

از آن جهه غم که ... / ... / اکر فراق مرا با بال غم نکند

مولانا محمد قاسم زاری

[illegible]

اصفهان

وکثرت مال و افراط اموال از مرتبه شعرا تجاوز نموده بود و در اواخر حال بواسطه رذالت جبلی و دنائت اصلی ارباب مخالفت بر روی او دست ...

... تا آنکه در شهور سنه تسع و تسعین و تسعمایه جمعی از اعلات ...

... و آخر ... رسید ... در میدان ...

... عالم بقا کشید و حکام آن ولایت نقود و اشعار او را ... و ... تمام کجای او ...

... روزانه بار ... مردی ابدال ... در ... سخنان ... و این قطعه جهت ... تاریخ ... بیان کرده است

شعر

جست و ... / که ... / ... / که ... بسر ... ۹۲۹ ...

اما اشعار ... اوراق ... از زبده منظومات اوست ۵۵۵

انتخاب غزلیاته

[illegible]

مولانا فراقی

اسم اصلی وی خواجه عنایت ... از اعالی و اهالی اصفهان است ...

انتخاب اشعاره

[illegible]

ولیه فی الرباعیات

[illegible]

ولہ [illegible]

مولانا خوفی

میگویند که اصل وی از [illegible] اصفهان است و از اشراف شعرای زمان [illegible]

شعر

[illegible]

رباعیه

[illegible]

مولانا حلمی

مولانا [illegible]

شعر

[illegible]

ولہ

[illegible]

ولہ فی الرباعیه

[illegible]

الله قلی قسمی

[illegible] در دار السلطنه صفاهان [illegible]

شعر

[illegible]

ولہ

[illegible]

مولانا لوحی

ملایم با خلاص و تسلیم باعتصام حضرت شاه اولیا و صفدر اصفیا علی بن ابی طالب علیه صلوات الله الملک الغالب بود [illegible]

[illegible]

[illegible] دار السلطنه صفاهان [illegible]

[illegible]

[illegible] و از جمله اشعار [illegible]

انتخاب اشعاره

[illegible]

در حرم کعبه عبادت کنی | کعبه دو صد بار زیارت کنی | محرم [illegible] نبی | خود نخوری [illegible] بابلی

حلقه کن طرب گره گشاده حق | بر تو شود کشف در [illegible] | باهم کشف و کرامات تو | باهم قرب و مقامات تو

گر نبود مهر علی در دلت | دوزخ سوزنده شود منزلت | باهم عصیان و سیه‌کاریت | باهم طغیان و تبه‌کاریت

مهر علی گر نبود رهنما | دوزخ سوزنده شود [illegible] ترا

میر دوری از سادات صفاهانست در علم رمل وقوف تمام داشت و در آن فن علم قدرت و مهارت بی [illegible] افراشت چنانچه اوقات
اوان عمر بگذشت در اوایل جوانی و اوان ریعان زندگانی که شعبه از جهت اوقات و شرب [illegible] میکرد و از سر تمکین و اقتدار در [illegible]
[illegible] گشته [illegible] در [illegible] از آنجا بیرون [illegible] آمد و در حالت مستی بخلاف مستان [illegible] دو [illegible] و عاقبت بواسطه رسید [illegible]
[illegible] باز [illegible] و ولایت [illegible] رسید [illegible] اثابت [illegible] بکناد و [illegible] تا آخر ایام حیات بطریق اداب اهل تقوی

طغرل

نموده مشغول بوده و [illegible] حالش [illegible] از صفاهان بار دیگر [illegible] شده و در [illegible] ساکن گشته [illegible] حیثیت [illegible]
[illegible] و [illegible] طیبه از جهت خود و اولاد ساخت و [illegible] در سنه ۹۷۴ در [illegible] دار المؤمنین قم [illegible]
[illegible] و این [illegible] از دیوان [illegible] از مستعدان [illegible] بوده [illegible] در [illegible] علامه [illegible] زاده و [illegible]

انتخاب غزلیات

[illegible]

با تمام رسید و باختتام انجامید فصل دوم از اصل ثانی خاتمه کتاب خلاصه الاشعار و زبدة الافکار ان شاء الله تعالی [illegible] فصل مذکور [illegible]
اصل [illegible] ذکر شعرای [illegible] المؤمنین قم و نواحی آن و ذکر [illegible] احوال ایشان. اکنون محل آنست که [illegible] از حال این فاکه [illegible] اعنی معین
الشعراء و [illegible] الفضلا تقی الدین محمد الحسینی [illegible] انواع کدورات و [illegible] انواع مکروهات گرفتار [illegible] حال [illegible]
[illegible] از [illegible] این اوراق گردانم لیکن چون قلم [illegible] که شرح [illegible] از [illegible] خود [illegible] مرا [illegible]
[illegible] حالات خود در ذیل این فصل [illegible] گردانم [illegible] اختصار [illegible] و این [illegible]
بر صفحه این اوراق نگاشتم **رباعیه** روزی [illegible] شب [illegible] گذشت [illegible]

[illegible] برابر است بالکار [illegible] وحالات [illegible] مناسبت [illegible] وانواع [illegible]

اتفاق [illegible] اما کا [illegible] که [illegible] به [illegible]

این فقیر [illegible] بسبب [illegible] بوده [illegible]

طایفه را تعریف و توصیف نماید [illegible] ایجاز [illegible]

مواجب [illegible] فقیر [illegible] این مقدمات و [illegible]

[illegible] نفاق [illegible]

[illegible] سخنان [illegible]

بیت

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] که فقیر [illegible] معقول و منقول [illegible] اشعار متقدمین و متاخرین [illegible]

[illegible]

بیت

[illegible]

[illegible]

مثنوی

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شافی کرامت فرماید بحق محمد المصطفی خاتم النبوة وآله واتباعه معدن الولایة [illegible]

در ذکر شعراء بلدة المؤمنین قم و نواحی آن حماها الله تعالی عن اختلاف الزمان [illegible]

اصل ابیوردی

میر عزیز الله حضوری [illegible]

[illegible] شریعت [illegible] نظیر ندارد [illegible]

اهل نظم [illegible]

[illegible] عبادات [illegible]

تحصیل علوم شرعی [illegible]

تابان [illegible] لیکن بواسطه سیاحت و مسافرت [illegible]

قم

[illegible]

[illegible] شاه اسمعیل [illegible]

رباعی

[illegible] | [illegible]
شاه اسمعیل [illegible] | [illegible]
[illegible] عقیل | [illegible] شاه اسمعیل

۹۸۴

[illegible]

غزلیات

[illegible]

ولها فی الرباعیات

[illegible]

باانکه بخاک تیره یکسان گشتم — بدعوای سنوز چشم بر من دارد
چون [illegible] فلان انداز در [illegible] — بر [illegible] [illegible] بستم
ولـه
کز گلشن [illegible] هر کس — یک گل براد دل بجای [illegible] خویش
با [illegible] خلیل [illegible] چون [illegible] — ازرده [illegible] بهشت
ما باده [illegible] بنم عیش [illegible] — کو [illegible] [illegible] دو صورت است
[illegible] — این [illegible] [illegible] است
[illegible] — [illegible]
ولـه
[illegible] — ایوان [illegible] [illegible]
جان کرد و [illegible] — مانند هلال کرد [illegible] کین کرد

ولـه روزی که بعشق ان صنم پیوستم — از بود و نبود هر دو عالم رستم
ان به که [illegible] دارم از خویش — [illegible] [illegible] خویش
ولـه [illegible] [illegible] است — ابراهیم [illegible] [illegible] است
ولـه در [illegible] فلک [illegible] رشک [illegible] — [illegible] باده [illegible] است
ولـه [illegible] — خورشید [illegible] است
ولـه در [illegible] — خورشید شعاع باده [illegible] است
[illegible] — ابواب [illegible] بهشت
ولـه تا [illegible] — پیوسته [illegible] کرده

خواجه جلال الدین مسعود

[illegible] خوش طبع و معروف از جمع خوش طبعان زمان [illegible] و از مستعدان و [illegible] و نجابت نسب موصوف و بفضیلت و دانش و در علم منطق و حکمت در میان طالب علم [illegible] معروف و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

شعر
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

شعر
[illegible] — [illegible]

[illegible] و تفصیل این مجمل انست که [illegible] خواجه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خواجه جلال الدین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] القصه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

شعر
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

چه نز

ملا [illegible] رضا [illegible]

اصفهان

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

انتخاب غزلیات

[illegible] — [illegible]
ولـه
[illegible] — [illegible]
ولـه
[illegible] — [illegible]
ولـه
[illegible] — [illegible]
ولـه
[illegible] — [illegible]

مولانا غضنفر

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

شعر
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

بتو دهی اگر سیکنی الحق [illegible] که برخاطر روح انجا بسته شد سخن مختصران کل کم توقف [illegible] هوزمست دو بلستان [illegible]

[illegible] چه جان [illegible] تو [illegible] کل کلش قابلیت رقم شد و جناب مولانا [illegible] مصیبت فرزند سعادتمند [illegible]

از دوست چنین [illegible] قرب ... [illegible]

[illegible]

[illegible] رباعی [illegible]

[illegible]

انتخاب غزلیات

[illegible]

[illegible]

فصل دوم

از اصل اول در ذکر بعضی از شعرای دار المؤمنین کاشان حماها الله عن الحدثان که در زمان تالیف این خلاصه [illegible]

مولانا شجاع [illegible] از اجله [illegible] اوایل [illegible] و بعضی از [illegible] رحمت [illegible]

[illegible]

کاشان

ولوالی ان از مطالع علوم باز مانده اوقات عزیز صرف لطایف [illegible] این مقال [illegible] حکیم سنائی **رباعیه**

[illegible] فنون ای مرد ... از عهده عهد اگر برون آیی مرد ... از هر چه کار بزرگ [illegible] مرد

القصه [illegible]

[illegible]

رباعیه [illegible]

[illegible] ۹۸۱

[illegible]

اغانی غزلیات

[illegible]

اصفهان

[illegible]

مولانا داعی

فرزند ارجمند و خلف سعادتمند [illegible] مولانا [illegible]

[illegible] دار السلطنه صفاهان [illegible]

[illegible]

رباعیه [illegible]

اغانی غزلیات

[illegible]

[illegible]

درویش غازی

صفاهانی الاصل است اما در سمنان نشو و نما یافته [illegible] و ایام جوانی [illegible] سیاحت بکند و در لباس فقر و اهل تجرید بسر میبرد و در زیّ اهل سؤال و تکدی [illegible] نمیکرد [illegible]

[illegible] و مدتی در اصفهان [illegible] توقف نموده [illegible] و دنیا و ما فیها در نظر همتش [illegible] باخلاق و اوصاف درویشانه [illegible]

[illegible] و بجز گشت بر [illegible] و ما [illegible] که [illegible] دوران در صورت [illegible] ظهور داده [illegible]

[illegible] میرزا اسمعیل و میرزا شاه حسین [illegible] این نسبت [illegible]

[illegible] و هدایت [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] همواره فکر بلندش [illegible] و در طلب علم تصوف [illegible]

[illegible] و این چند بیت از سیاح وادی عرفانست

انتخاب

غزلیات

[illegible]

[illegible]

مولانا بابا شاه

تا تبریز بر کتابت دیوان ... مشغول ... کتابت خط نستعلیق جز نام جناب مولانا ننوشت و تا عطارد ...

... از قدوة الکتاب امیر معزالدین محمد خوش‌نویس ...

... کاتب خوش‌نویسان ... از استادان ...

... خط نستعلیق ...

انتخاب غزلیات

ولد فی الرباعیات

حکیم شفائی

از جمله حکما و اطبای اصفهان ...

رباعیه

وادی عرفان

اصفهان

ولمنا

بالغ طبیعت

انتخاب غزلیات

[illegible]

اصفهان

[illegible]

مولانا عهدی

برادر کهتر مولانا معتقدیست او هم طبع خوب دارد و اکثر اوقات خاطر شریف و طبع لطیف بنظم غزلیات و مثنویات مشغول می دارد و در فن شاعری [illegible] رایت تفوق بر امثال و اکفا افرازد و در بعضی اوقات از مخالطت و ملازمت سلاطین ترکمان بهره مند گشته گاهی در وطن و گاهی در قم و قزوین بسر میبرد [illegible] مولانا مثنوی [illegible] یوسف و زلیخا [illegible]

غزلیات

[illegible]

[illegible]

وله فی القصاید

[illegible]

اصفهان

بیکاره و در بسیاری اقسام شعر امثال و اقران مساوات ... واالحق ... انجاست و بحلاوت گفتار و جودت افکار اتصاف دارد ...

[illegible]

انتخاب — غزلیات

ولہ ...

[illegible]

ولہ فی الرباعیات

[illegible]

مولانا صبحی

[illegible]

مولانا سوزی

[illegible]

اصفهان

[illegible]

مولانا صلاح الدین صرفی

ولادت و وطن مالوفش دار المؤمنین کاشان است ... بالعموم امتیاز ... و نسبت ... سلوک ... ممنون ... جمیع وجوه

... ازین ... در شعر حاصل ... از امثال و اقران ... چنانچه مستعدان ... باین ...

... و سطور گردانیده اند اما چون ... ارشاد ... قیام نمود و در ... شیوه دیگر

... دیار هند شد ... و چندی ... در خدمت ... ملازمت ... صحبت ...

... و قریب ... سال ... اوقات ... ساعات مصروف کرد ... اینست

... رعایت ... دولت ... خلاف عادت ... با ... پادشاه ... داشت ... میرزا ...

اصفهان

واهل اعتبار ... طبع و قاد خویش ... و بهره ور ... ساخت ... شاعری ... رخصت ...

... یافت و علم عزیمت بجانب عراق برافراشت و چون بدانجا ... رعایت ... معیشت ...

... بالجمله ... بوده ... اشعار ... منظومات ... فصاحت ... انتخاب ... کمال ...

... در شعر ... طبع ... مولانا ... ساخت ... مولانا ...

... تتبع مولانا وحشی ... اشعار ...

... و ... اطوار ... اخلاق ... اقران ... سلطان ...

تمام دارد ... ارباب ... عارفان ... ازو ...

غزلیات

[illegible]

ملا ابراهیم رضا ...

اصفهان

[illegible]

انتخاب عیون الزلال المجاب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حرف الدال

[illegible]

محتشم کاشانی

[illegible]

[illegible — verse columns in cursive script, right-hand page]

حرف المیم

[illegible — verse columns in cursive script, right-hand page]

فنائی

اصفهان

چنانچه آوازه خوش الحانی بهرام گوش ارباب استعداد گشت و در زمرهٔ منظوماتش سرمایهٔ خوشی اصحاب ارشاد گردید و نیز در علم سیاق و انشا ید طولی و اکثر فنون طلب از علم بهره مند است و میگویند در ادوار علم موسیقی سلیقه درست دارد و تتبع جالینوس کرده و بعضی از مشتراوات دیده اما الیوم که سن شریف به پنجاه از سنین تجاوز نموده بر عکس زمان جوانی به شعر رسیده و ترک شعر و شاعری کرده و بنا بر خوش طبعی و موزونی کم صحبتی بر سند اما در سلک ملازمان [illegible] قرب اینجا مخطوطست [illegible] به عنوان جوانی در ریعان زندگانی طبع سلیم و ذهن مستقیم داشته و بعنوان استعداد او توجه ساخته چنانچه دیوانی مشتمل بر چهار هزار بیت تمام کرده و فنائی تخلص نموده [illegible] که درین اوراق ثبت گشته و مقبول این بیت

انتخاب غزلیاتش

[illegible — verse columns in cursive script, left-hand page]

آقا ملک معروف

خلف الصدق آقا ... معروف ...

منصب معروف دار السلطنه صفاهان تعلق ... داشت ...

... آقا ملک ...

وخط تعلیق ونسخ تعلیق را ...

از امثال واقران ممتاز ...

اصفهان

انتخاب غزلیات

خواجه محمد رضا فکری

...

انتخاب قصاید

...

فکری

[illegible]

ولد

[illegible]

انتخاب غزلیات

[illegible]

ولد

[illegible]

ولد

[illegible]

محتشم کاشانی

[illegible]

ولد

[illegible]

حرف التاء

[illegible]

مالامام رضا ... محتشم

[illegible]

ولہ

[illegible]

حرف الدال

[illegible]

در حوزه علم ملاقات کرده

سایهٔ حسن تو هر که بدو بر دارد تیغ
سایه وا افکند مرغ بر سر همچون تیغ
[illegible]

غیر محروم ز نصیب چشم ناموجود
وادهد دل انکه از انجا تیغ بر جان افکند
[illegible]
کر عشقش رفتم از کشور فرو بین نکند
[illegible]
خون قطره قطره دمکم لاله برود
[illegible]

حرف الراو السین والشین

[illegible]

کلیات ... ششم

[illegible]

حرف المیم

[illegible]

حرف النون والواو

[illegible]

محتشم

[illegible]

ولہ فی التضمین

[illegible]

ولہ

[illegible]

ولہ فی الرباعیات

[illegible]

[illegible]

مولانا حیاتی

در ابتدای حال به بقالی اشتغال داشت [illegible]

[illegible] ابواب انعام و احسان [illegible] امیر رکن الدین مسعود [illegible] مولانا حیاتی

در کاشان توطن داشت [illegible] در اثنای آن مصاحبت [illegible]

[illegible]

انتخاب غزلیاته

[illegible]

کاشان مولانا محتشم

[illegible]

حرف التاء

[illegible]

کاشی المحتشم

فصاحت پانیش چون عندلیب خوش الحان مترنم گشت طوطیان شکرشکن هند خاموشی اختیار کردند تا در [illegible] طبع [illegible] کشاده شد مجلس رندان فارس [illegible] شکسته و دیگر لب از شراب دیگران شیرین نکردند تا در نوبهار سخن [illegible] نسیم صبا [illegible] گرفت [illegible] نغمات [illegible] خراسان و ماوراء النهر [illegible] زمان [illegible] در اصفهان [illegible] طبعش [illegible] نهایت [illegible] جمیع اصناف شعر قدرت تمام دارد [illegible] غزلیات و قصاید و تواریخ مشغول میباید [illegible] قصاید و مقطعات و مراثی و تواریخ [illegible] در میان اهل عالم مشتهر است [illegible]

[illegible]

قصاید

[illegible]

اشعار

[illegible]

ولـه [illegible]

ولـه [illegible]

ولـه [illegible]

ولـه [illegible]

ولـه [illegible]

کاشان محتشم

این قصیده در نعت سرور انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله گفته

[illegible]

کاشانی محتشم

گویم کلام حق که رساند ز یک ستود

[illegible]

السلام ای کاملی اسرار رب العالمین

السلام ای نائب [illegible]

[illegible]

این ترکیب در منقبت شاه اولیا علی مرتضی صلوات الله علیه گفته

[illegible]

وله ایضا فی مدحه صلوات الله علیه و سلامه

[illegible]

محتشم کاشانی

[illegible]

این قصیده نیز در منقبت شاه اولیا علی مرتضی علیه السلام گفته

[illegible]

این مرثیه در حق شاه شهیدان حسین بن علی علیه السلام گفته

[illegible]

[illegible]

ولہ ایضاً فی مدح علیه السلام در جواب شاه طاهر

[illegible]

گر چشم روزگار بر او فاش میگریست / خون میگذشت از سر ایوان کربلا
در آب هم مضایقه کردند کوفیان / خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
بودند دیو و دد همه سیراب و میمکید / خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا
زان تشنگان هنوز بعیوق میرسد / فریاد العطش ز بیابان کربلا
آه از دمی که لشکر اعدا نکرد شرم / کردند رو بخیمه سلطان کربلا
آندم فلک بر آتش غیرت سپند شد / کز خوف خصم در حرم افغان بلند شد

کاش آن زمان سرادق گردون نگون شدی / وین خرگه بلند ستون بیستون شدی
کاش آن زمان درآمدی از کوه تا بکوه / سیل سیه که روی زمین قیرگون شدی
کاش آن زمان ز آه جهانسوز اهل بیت / یک شعله برق خرمن گردون دون شدی
کاش آن زمان که این حرکت کرد آسمان / سیماب وار گوی زمین بی سکون شدی
کاش آن زمان که پیکر او شد درون خاک / جان جهانیان همه از تن برون شدی
کاش آن زمان که کشتی آل نبی شکست / عالم تمام غرقه دریای خون شدی
آن انتقام اگر نفتادی بروز حشر / با این عمل معامله دهر چون شدی
آل نبی چو دست تظلم برآورند / ارکان عرش را بتزلزل درآورند

بر خوان غم چو عالمیان را صلا زدند / اول صلا بسلسله انبیا زدند
نوبت باولیا چو رسید آسمان طپید / زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند
پس آتشی ز اخگر الماس ریزه‌ها / افروختند و بر حسن مجتبی زدند
وانگه سرادقی که ملک محرمش نبود / کندند از مدینه و در کربلا زدند
از تیشه ستیزه در آن دشت کوفیان / بس نخلها ز گلشن آل عبا زدند
پس ضربتی کز آن جگر مصطفی درید / بر حلق تشنه خلف مرتضی زدند
اهل حرم دریده گریبان گشاده مو / فریاد بر در حرم کبریا زدند
روح الامین نهاده بزانو سر حجاب / تاریک شد ز دیدن آن چشم آفتاب

چون خون ز حلق تشنه او بر زمین رسید / جوش از زمین بذروه عرش برین رسید
نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند / طوفان بآسمان ز غبار زمین رسید
باد آن غبار چون بمزار نبی رساند / گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید
یکباره جامه در خم گردون بنیل زد / چون این خبر بعیسی گردون نشین رسید
پر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش / از انبیا بحضرت روح الامین رسید
کرد این خیال وهم غلط کار کان غبار / تا دامن جلال جهان آفرین رسید
هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال / او در دلست و هیچ دلی نیست بی ملال

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند / یکباره بر جریده رحمت قلم زنند
ترسم کزین گناه شفیعان روز حشر / دارند شرم کز گنه خلق دم زنند
دست عتاب حق بدر آید ز آستین / چون اهل بیت دست در اهل ستم زنند
آه از دمی که با کفن خونچکان ز خاک / آل علی چو شعله آتش علم زنند
فریاد از آن زمان که جوانان اهل بیت / گلگون کفن بعرصه محشر قدم زنند
جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا / در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند
از صاحب حرم چه توقع کنند باز / آن ناکسان که تیغ بصید حرم زنند
پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل / شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل

روزی که شد بنیزه سر آن بزرگوار / خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار
موجی بجنبش آمد و برخاست کوه کوه / ابری ببارش آمد و بگریست زار زار
گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن / گفتی فتاد از حرکت چرخ بیقرار
عرش آن زمان بلرزه درآمد که چرخ پیر / افتاد در گمان که قیامت شد آشکار
وان خیمه‌ای که گیسوی حورش طناب بود / شد سرنگون ز باد مخالف حباب وار
جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل / گشتند بی عماری و محمل شتر سوار
با آنکه سر زد آن عمل از امت نبی / روح الامین ز روح نبی گشت منفعل
وانگه ز کوفه خیل الم رو بشام کرد / نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد

بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد / شور نشور واهمه را در گمان فتاد
هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند / هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد
هر جا که بود آهوئی از دشت پا کشید / هر جا که بود طایری از آشیان فتاد
شد وحشتی که شور قیامت بیاد رفت / چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد
بی اختیار نعره هذا حسین ازو / سر زد چنانکه آتش ازو در جهان فتاد
پس با زبان پر گله آن بضعة الرسول / رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول
این کشته فتاده بهامون حسین تست / وین صید دست و پا زده در خون حسین تست

این نخل تر کز آتش جانسوز تشنگی / دود از زمین رساند بگردون حسین تست
این ماهی فتاده بدریای خون که هست / زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست
این غرقه محیط شهادت که روی دشت / از موج خون او شده گلگون حسین تست
این خشک لب فتاده ممنوع از فرات / کز خون او زمین شده جیحون حسین تست
این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه / خرگاه ازین جهان زده بیرون حسین تست
این قالب طپان که چنین مانده بر زمین / شاه شهید ناشده مدفون حسین تست
چون روی در بقیع بزهرا خطاب کرد / وحش زمین و مرغ هوا را کباب کرد

کای مونس شکسته دلان حال ما ببین / ما را غریب و بیکس و بی آشنا ببین
اولاد خویش را که شفیعان محشرند / در ورطه عقوبت اهل جفا ببین
تنهای کشتگان همه در خاک و خون نگر / سرهای سروران همه بر نیزه‌ها ببین
آن سر که بود بر سر دوش نبی مدام / یک نیزه‌اش ز دوش مخالف جدا ببین
وان تن که بود پرورشش در کنار تو / غلطان بخاک معرکه کربلا ببین
یا بضعة الرسول ز ابن زیاد داد / کو خاک اهل بیت رسالت بباد داد

خاموش محتشم که دل سنگ آب شد / بنیاد صبر و خانه طاقت خراب شد
خاموش محتشم که ازین حرف سوزناک / مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد
خاموش محتشم که ازین شعر خونچکان / در دیده اشک مستمعان خون ناب شد
خاموش محتشم که ازین نظم گریه خیز / روی زمین باشک جگرگون کباب شد
خاموش محتشم که بسوز تو آفتاب / از آه سرد ماتمیان ماهتاب شد
خاموش محتشم که فلک بسکه خون گریست / دریا هزار مرتبه گلگون حباب شد
خاموش محتشم که ز ذکر غم حسین / جبریل را ز روی پیمبر حجاب شد
تا چرخ سفله بود خطائی چنین نکرد / بر هیچ آفریده جفائی چنین نکرد

ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده‌ای / وز کین چها درین ستم آباد کرده‌ای
بر طعنت این بس است که با عترت رسول / بیداد کرده خصم و تو امداد کرده‌ای
ای زاده زیاد نکرده است هیچکس [illegible] / نمرود این عمل که تو شداد کرده‌ای
کام یزید داده‌ای از کشتن حسین / بنگر کرا بقتل که دلشاد کرده‌ای
بهر خسی که بار درخت شقاوتست / در باغ دین چها با گل و شمشاد کرده‌ای
با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو / با مصطفی و حیدر و اولاد کرده‌ای
حلقی که سوده لعل لب خود نبی بر آن / آزرده‌اش بخنجر بیداد کرده‌ای
ترسم ترا دمی که بمحشر درآورند / از آتش تو دود بمحشر برآورند

این ترکیب در مدح امام ثامن علی بن موسی الرضا علیه السلام گفته

[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

کاشان محتشم

ولـه فی مدح سلطان السلاطین المؤید من عند الله ابو المظفر [illegible]

بادشاهی که حکم او همه جا
بر سر خسروان روان باشد

[illegible]

نوعی اکنون فردوس برین | چه کنم مدت زمانیان باشد
شاهراه ربیع دولت تو | طبل شان ار بچه قران باشد
باد باطل تو کان زوال | تا یقین مسطل کان باشد
زیر فرمانت کمان و تیر | تا زمین زیر کمان باشد

تا زمانه شمع بار و فروزان | باغ که بهره که جوان باشد
باد بخت جوان تو | تا زبیر و جوان نشان باشد
تا گران هست ملک | هستیت ملک بکران باشد
کر حضرت تو بند چرخ | تا بر افلاک کهکشان باشد

این قصیده نیز در مدح حضرت اعلی گفته

[illegible]

ولد ایضاً من لطف انفاسه فی مدح طاب ثراه

[illegible]

[illegible]

ولد ایضاً در مدح سلطان العادل شاه اسمعیل

[illegible]

[illegible]

این قصیده در مدح سلطان هند ابو الفتح نظام شاه گفته

[illegible]

کاشان محتشم

[illegible]

المطلع الثانی

[illegible]

فتح سخن ... کامران کنند

وله ایضاً محتشم کاشانی فی مدحه

[illegible]

[illegible]

این قصیده در مدح سلطان هند نظام الملک گفته

[illegible]

کاشان محتشم

[illegible]

این قصیده در مدح ابوالغازی جلال الدین اکبر گفته

[illegible]

[illegible]

این قصیده در مدح شاهزاده [illegible] میرزا گفته

[illegible]

[illegible]

کاشان محتشم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این قصیده نیز در مدح ابو الغالب سلطان حمزه میرزا گفته

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ولد ایضاً من نفایس افکاره فی مدح [illegible] نژاده

[illegible]

[illegible]

ولد ایضاً من بدایع افکاره فی مدح [illegible] عزالدوله

[illegible]

این قصیده در مدح شاهزاده خورشید احتجاب [illegible]

[illegible]

لاله پر اشک آلوده مجنون با ز داغ
بلبل اب روان سبزه شبنم شسته
گرد اسلیل چابک سلطان جنون
از بیابان غم ... برده بیرون نعیم
سکر از زیر و زبر گردان بنیاد عم
آسمان کوکبه شهزاده برهان خانم
نکو از شیوه اسکندر ... بنیاد عم
حقه فلک شود دست ... از هم
هجران ... از عزت ...
با قضای ... قروق عصمت ... که
کو مباد ... افتاد ... بیعت ...
تا نگو ... که چو دید فلک ... چو نو
سایه ... بکرد ... سوز ... بر زمین
... حرکت ... فلک جود رواست
سایه بخت سیاه از شخص ... بر زد
ورز دل دست ... شود ... دل
من که سلطان زمان ... طبع سلیم
ور جوابر گنج ... دا و در ... نشست
انجنان ... کرم حال ... گند
طرفه حالیست ... کار ... برد
وا ... بر این ملک ... کو ... درنه
گرچه از ... بود ... گرند ... دا ... بیام
دار از ... روز ... وصیت
یک ... عاشکنا ... اورد ... غریب
ورز ... خوان ... بند ... بنیاد
ورز کرد ... که ... جهان بلوغ ...

چاک چون جیب ... بر قرار
مژه ... نهایت ... رار
صبر و آرام و قرار از من دیوانه فرار
چرخ غدار ... ناوک ... سوار
قدرت ... بی نهایت دهر انوار
کار ما ... خاک در ... منتها
کار ما ... بیتاد ... جدا بد
چون حباب ... قلعه ...
گر ... بجو ... کند ... اعتبار
روح ... ما ... کند ... سوار
بکار ... از ... فرار
بدید جان ... لطف ... گذار
نه اجابت ... رسول مختار
بکند ... صورت ... قطار
کو شود ... بر ... سوار
بسوز ... نهایت ... کار
ورز در ... بیگو ... باب
جا ... بازار
بجناب ... بسیل ... خبار
از ... وجین ... تنار
با برا ... ابر ... خوش ... خبار
بنشست ... یار ... که
دار ... اخلاق ...
تکیه ... بکند ... جبار
کو ... بادو ... دوار
تام ... بعلا ... روز ... نثار

مینماید بنظر سایه سرو چمن
بنشسته ... بگوشه ... نکس
از قربان ... براه ... بگون
و دهر ... که از ... بیرون
مریم ... کن ابعل ... اثر
افتاده که ... از ... بیرون
بر جبا ... کنیدا ... استمرار
حرف ... بکنید ... کند ...
از نکار ... صورت ... وتن
در رباعی ... کو ... کار است
کر سیاهی ... از روز ... جوهر
کر زمین ... از نظر ناعرم
قضا ... باد ... که ... ریکم
هوا ... سکندر ... مو ... غم
سوز ... بود ... که ... برست
با ... منزل ... حال ...
وز ... خلقت ... بنیاد
با حسین ... که در ... وسیع
دی ... انصاف ... کار ...
دو ر ... کو ... انصاف ... کلی
بسیط ... مجازه ... سخن
قصه ... که ... طلا ... تو
حال ... از ... که ... باد
کر ... حال ... از ... خوبی
ورز کو ... دوی ... کار ... وثبت

روز ... عالم ... گسیو ... باب
باکر ... مزار
... رایت اقبال ... بار
دور ... سرح ... یاری که ...
سجده ... گنبد ... عالم ...
دو ... نهایت ... بهار ...
طلعت ... صورت ... کر ...
بنیست تکن ... کار
صورت ... بکلی ... جدا
... ابرو ... کس ... بار
حضرت ... یار
روز و شب ... و ستون ... بار
بحر ... کرد ... نار
خنده ... زد ... گسار
ورزش ... بنده ... عار
انقدر ... بسلیمان ... مقدار
بجنباند ... روان ... قطار
بر دل ... امید ... کار
بچنین ... اخلاص ... ظاهر ...
نعتها ... کرد ... باز
بلاغت ... سبز ... کذار
حجت ... شیرین گفتار
طبع ... کردار ... آن یار
کیست ... روایت ...
خوا ... تو ... با ... مرکار

این قصیده نیز در مدح شاهزاده عالمیان برهان خانم

کشت ... کر ... هیچ سوار کار
از ... بر ... نود آخر
در ... سپاه اکبر ...
... ابو ... گر ... سپید
... اکر ... اقبال ...
... از دست ... ربیع ...
... ملک ... برهان خانم
... کبر
... زیاد
... کند
... پرون
... داد
... گند
... بیدار
... گردد ...
... اخلاص ...
... قطار
... کر
... ارکان ...
... امشاب ...
... روند
... پرده
... ادا
... بنیاد
... پدید
... قسیم ... واقع

خلوتی ... خوانی کرد ...
از ... که در ...
رود ... عطر ...
دیگران ... نام ... غار
... قدر ... عود
... اسکندر اقبال ...
... داده ...
... ملک ...
... نهایت ...
... بپاس
... زار
... گذار
... کو ... اداب
... اکبر ... بار
... کند
... بار
... فلک ...
... گشاد
... قطار
... دکار
... تیار
... چرخ
... خار
... گفتار
... نو بهار
... بنیا
... باز
... را ... میا

این قصیده قدوة المجتهدین و افضل المتاخرین شیخ جمال الملة

ادیم ... ادب ... بکرید
... جذبه کرد ... قصب
... خو بی
... روز
... فزود
... نظام
... علت
... داوت
... اکر
... عطا
... بیکا
... بر داد
... هوا
... کوهر
... ملک
... نیست
... یار
... خت
... جنت
... آفت
... زار
... جیبد
... بدرد
... دورت
... الفقد
... فلک
... ربیع
... سرور

کلستان هشتم

زیر بران امل ... سحرکاه
دور سپیده ... گنبد ...
... بلید
بیتابات ... اعتبار
رحمان ... کو ...
سایه ... کرد ... قال
دار از ... حصن ... فلک
... نار ... بجار
چرخ ... عاصی ... بار
... نار
... عصار
... صبح
... اسکار
... قطار
... تقدار
... اکار
... کشار
... سپار
... بار
... تابد
... ستون
... اوار
... صیاد
... کرده ...
قصیده ... در جمیع ... مواد

کاشان محتشم

امام رضا مدد

[illegible]

ولـه

[illegible]

[illegible]

این قصیده در مدح مرتضی ممالک الاسلام امیر غیاث الدین محمد میرمیران

[illegible]

کاشان محتشم

وله

وله

وله

وله

ای نام او اسم امارت کلاه ... بادمسعود و همایون خلعت ...
میرزا اسلان سلیمان زمان فخر زمین ...
[illegible]

این قصیده را در مدح مختار الدوله میرزا اسلان گفته

بر علو همت ... کامکار کامران | اصف اعظم ...
پایه دین و دولت سرمایه امن و امان | آنکه از جوهر شناسی ...
[illegible]

در شهور سنه خمس و تسعین ... که سن شریف مولانا ... از سبعین تجاوز نموده بود و بواسطه بعضی امراض مزمنه ضعف تمام در قوای ظاهری وی پیدا شده ... [illegible] ... امارت و سلطنت ... ابن الخلیفة الخلفاء ... و رکن الخلافة الباهرة ... سلطان ... [illegible]

لوا کله

مکاتیب محتشم

... مولانا محتشم ... بعیادت حسان العجم مولانا محتشم ... [illegible] ... آن قصیده ... مولانا ... [illegible] ... قصیده اینست

شعر

[illegible]

این قصیده را در مدح سلطان خلیل ولد سلطان ... گفته

[illegible]

[illegible]

ولـه

[illegible]

ولـه

[illegible]

[illegible]

ولـه

[illegible]

ولـه

[illegible]

ولـه والقطعه

مخمس

[illegible]

[illegible]

این طفل که بر عقل ... [illegible]

[illegible]

و له الرباعیات

[illegible]

قاضی برهان الدین محمد باقر

[illegible]

انتخاب غزلیات

[illegible]

امیر رکن الدین مسعود نقیب

از سادات لازم الاحترام دار المؤمنین کاشانست [illegible]

[illegible]

انتخاب اشعاره

[illegible]

[illegible]

میر یعقوب

[illegible] دار المؤمنین [illegible] کاشان [illegible]

[illegible]

رباعیات

[illegible]

انتخاب غزلیاته

[illegible]

ولہ دو رشته یکی وصف جمال تو کرد — تا دیده رخت محو جمال [illegible] کرد
رخسار تو [illegible] بعقد من [illegible] — کسی کش دوست [illegible]
ولہ افتاده دوان [illegible] — خواهم که از [illegible] ره
دمبدم تیغ [illegible] دلم [illegible] — تا بجون [illegible] وفا [illegible]
[illegible] نثار جانان [illegible] — این نکته [illegible] جانان [illegible]
ولہ دلا [illegible] — یکبار [illegible] من نیز همراه هم
[illegible] در نظر ان لعل [illegible] بهشت — بغیر از [illegible] دیگر بهشت
اگر [illegible] — ولی سگ [illegible] رقیب [illegible] بهشت
ولہ چندانکه [illegible] — کرده قدم [illegible] ولہ
ولہ خواهد [illegible] — تا او [illegible] ولہ
ولہ ای که [illegible] — هیچ [illegible] چه گناه کرده ام
ولہ تا [illegible] — زین [illegible]
فی الرباعیه ای [illegible] — [illegible] سودا کن

ولہ [illegible] — سک [illegible] کفت ولہ
[illegible] حسن [illegible] کمال [illegible] — [illegible]
ولہ [illegible] — [illegible] ولہ
ولہ [illegible] عشق [illegible] — [illegible] ولہ
ولہ [illegible] — [illegible] سوز
ولہ شنیدم [illegible] — اگر [illegible] بسیار خوبست ولہ
[illegible] خلق — که اعتماد [illegible] بهشت
ولہ اگر [illegible] — [illegible]
من تا [illegible] — از دست [illegible] شکست
[illegible] — که [illegible]
ولہ سرو [illegible] — من [illegible]
ولہ [illegible] — [illegible] ولہ
از آتش عشق سوخت [illegible] — [illegible] کن

مولانا جمال الدین محمد

از شعرای متعین دار المومنین کاشانست عاقل [illegible] و شاعر کامل [illegible] [illegible] شیوه نظم [illegible] و قاعده شاعری [illegible] در شیوه مصاحبت و [illegible] اعتقادی [illegible] و در [illegible] صحبت و [illegible] شعرا و استادان این فن و اعیان مملکت و [illegible] صاحب [illegible] بجهت [illegible] و [illegible] مصاحبت [illegible] [illegible] [illegible] فضلا و شعرا [illegible] و مستعدان [illegible] شاعری [illegible] دارد [illegible] شعرا [illegible] دوران [illegible] محبت و [illegible] [illegible] باشد که [illegible] طبع [illegible] و [illegible] شاعری [illegible] صفات [illegible] چنانچه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] که از [illegible] شعرا [illegible] و [illegible] میکند و اشعار [illegible] بنظر رسید [illegible] والسلام [illegible]

انتخاب غزلیاتش

دلی که عشق [illegible] — کجا مجال [illegible] را
کنم [illegible] — کار [illegible] را
دستم [illegible] — خوش [illegible]
اکنون [illegible] — [illegible]

نکار عشق [illegible] ام — که [illegible] را
[illegible] — که [illegible] ولہ
عالم [illegible] مرا — [illegible]
[illegible] روزکار — [illegible]

کاشان

ولہ [illegible] عشق [illegible] — [illegible] را
اگر [illegible] — [illegible]
ولہ [illegible] — [illegible]
ولہ [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] عشق [illegible] — [illegible]
ولہ [illegible] — [illegible] بود
[illegible] — [illegible] بود
[illegible] — [illegible]
ولہ [illegible] — [illegible] کنند
[illegible] فارغ باش — [illegible] ولہ
ولہ [illegible] — [illegible]
ولہ [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] ولہ
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
ولہ [illegible] — [illegible] شود
[illegible] — [illegible] شود
ولہ [illegible] — [illegible] غافل
ولہ [illegible] — [illegible] ولہ
ولہ [illegible] — [illegible]
ولہ [illegible] را — [illegible] را
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
ولہ [illegible] — [illegible] دارد

[illegible] — که [illegible] را
[illegible] — که [illegible] را
رقیب [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] ه
ولہ [illegible] — [illegible]
ولہ [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] بود
ولہ عشق [illegible] — [illegible] ولہ
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
ولہ [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] ه
جانا [illegible] — [illegible] ولہ
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] شود
ولہ [illegible] — [illegible] شد
[illegible] — [illegible] غافل
ولہ [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
ولہ [illegible] — [illegible] ولہ
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] دارد

[illegible]

میرنظام الدین هاشمی

از جملهٔ سادات دارالمؤمنین کاشان است [illegible] طبعش [illegible] بود
به لطافت شعر [illegible] و در آن اثنا ابیات بلند غزلیات دلپسند از گنجینهٔ طبعش سرزده [illegible]
[illegible] سادات عظام و نقبای کرام
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایضا [illegible]
[illegible] سنه ۹۹۱ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] این ابیات [illegible]

انتخاب غزلیات

[illegible]

کاشان

حالت اجتناب معززومرفه روزگار [illegible] و مصداق [illegible] مکررا در صحبت این قدوه [illegible]
[illegible] زیارت حضرات ائمه صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] اوقات [illegible] مبارک [illegible]
[illegible]

رباعیه

[illegible]

رباعیه

[illegible]

مولانا سعید الدین [illegible]

[illegible] سلطان السادات امیر عز الدین [illegible]
[illegible] کاشان [illegible]

گلستان

دیگر سنارکان اگرچه خامه دوربا نزاد در بیان اوصاف آنحضرت [illegible]

جا بین که ذکر لطایف و حالات ایشان گذشته و بعضی دیگر [illegible]

این چند کلمه بر [illegible] زبان خامه سیاه زبان جاری شد [illegible]

[illegible]

اما اشعار مولانا [illegible] قصاید و رباعیات [illegible] منظومات [illegible]

شده اگرچه مولانا [illegible]

بر ذهن صاحب [illegible] اگرچه [illegible] کتاب تمام شده [illegible]

[illegible]

انتخاب غزلیات

[illegible]

حرف الواو

[illegible]

حرف الهاء

[illegible]

[illegible]

انتخاب غزلیات مولانا محتشم

[illegible]

[illegible]

حرف الیاء

[illegible]

[illegible]

ولم [illegible]

ولم [illegible] داریم

خواجگی عنایت

خواجگی عنایت او نیز از اصیل‌زادگان و مردم متعین دارالمؤمنین کاشان است و آنجناب را خواجه عنایت [illegible] نیز میگویند و [illegible] آبا و اجداد [illegible] منسوب بوده‌اند اما خواجه مشارالیه مردیست نیکوخلق و صاحب طبیعت [illegible] و صنعت نیز [illegible] در قریهٔ [illegible] دارالمؤمنین کاشان [illegible] و اکثر اوقات بزراعت [illegible] مشغول [illegible] در زمان خاقان [illegible] [illegible]

[illegible]

شعر

[illegible]

شعر

[illegible]

۹۲۵

[illegible]

شعر

[illegible]

انتخاب غزلیاتش

[illegible]

ولم [illegible]

ولم [illegible]

ولم [illegible]

[illegible]

ولی فی المقطعات

[illegible]

ولی فی الرباعیات

[illegible]

مولانا فخری

[illegible] نسبت درویشی وجود [illegible] و حالت کو [illegible] اتصاف دارد و بمعرفت [illegible] اوقات میگذارد و ترتیب [illegible] سالست که قدم در وادی شعر نهاده و اشعار بسیار از قصاید و غزل و رباعی و قطعه در سلک تحریر انتظام داده و با بسیاری از شعرای اعصار صحبت داشته و مصاحبت میر علی اصغر شهیدی و مولانا میرک [illegible] و دیگر اکابر [illegible] میگوید که میر علی اصغر میگفت [illegible] مولانا [illegible] شعرا [illegible] [illegible]

شعر

[illegible]

شعر

[illegible]

رباعیه

[illegible]

انتخاب غزلیات

[illegible]

ولہ فی المقطعات

ولہ فی الرباعیات

میرزا جلال حکیم حرسه الله تعالی ظلال اجلاله خلف ارجمند و فرزند سعادتمند عالیحضرت حکمت پناه افاضت و هدایت دستگاه سلطان الحکماء و
برهان العلماء عز الملة والدنیا والدین محمد حکیمست که از غایت تبحر در علوم معقول و منقول و از کمال مهارت در مباحث فروع و اصول بر جمیع فضلا و رؤسا
[illegible] علما تفوق [illegible] فایق بود و در تبیان مشکلات مسایل و انحلال معضلات رسایل و توضیح خفیات متقدمین و تنقیح تحقیقات متاخرین
قصب السبق از دانشمندان زمان میربود [illegible] در میان علما و فضلای زمان خاقان جنت مکان مرتبه بود که زبان بیان توضیح آن کما ینبغی
[illegible] مشکلات [illegible] و اعتقاد [illegible] خاقان مغفور [illegible] بدرجه رسیده بود که قلم دو زبان از تقریر آن عجز و قصور اعتراف دارد

وهم در این دو سه روز فرمان لازم الاذعان شرف نفاذ یافت که مستوفیان عظام مبلغ دویست و پنجاه تومان از بابت تنخواه ... دار المومنین ...

که ... مقرر بود ... نمایند **شعر** ...

بعون جاه تو ... [illegible]

... [illegible]

شعر

... [illegible]

شعر

... [illegible]

بیت

... [illegible]

... [illegible]

بیت

... [illegible]

بیت

... [illegible]

اشعار

... [illegible]

کسی که سوی تو آید نظر دارد
به اضطراب دلم باز سبب [illegible]
دلی که در سر کوی تو جا دارد
ولـه هر که را در عاشقی ذوق فنا [illegible]
بهشت و کیمیای محبت [illegible]
تا قرار دو جهان [illegible] خود دارم
ولـه [illegible]
در راه طلب [illegible] خود هم
دلم کوی [illegible]
[illegible] نا زم
[illegible] کار نکند اورد
دارم [illegible] دل [illegible] مست
ولـه [illegible] جانان دارم
سرگشته وادی محبت ما [illegible]

هر [illegible] که [illegible] دارد
مکر [illegible] جان [illegible] دارد
[illegible] جا دارد
که [illegible] جان [illegible]
[illegible]
[illegible] کو [illegible]
که [illegible]
[illegible] دارم
که [illegible]
که جز محبت تو [illegible] بار
[illegible]
در کنج فراق روز [illegible]
چون بلبل سوخته افغان دارم
[illegible]

دلا [illegible] دست او ترا
[illegible] وصال [illegible]
چه چون [illegible]
دارم سر [illegible] عشق
حسرت وصل [illegible] دارم
ولـه دل [illegible] شود
ولـه [illegible]
ولـه [illegible]
ولـه [illegible] یار

مشو [illegible] که محبت [illegible]
که در طبیعت [illegible]
که [illegible]
کافر عشق [illegible]
در فراقت [illegible]
که [illegible] حسرت دیدار [illegible]
من [illegible]
[illegible]
[illegible]

ولـه فی الرباعیات

[illegible] ایا [illegible]
الغصه [illegible]
وصل [illegible] علاج درد [illegible] نکند
از طاعت معصیت [illegible]

عالم عالم [illegible] جهان [illegible]
ما [illegible] سوخته [illegible]
[illegible] سوز [illegible] هجران
[illegible] سوده [illegible]

مولانا رکن الدین مسعود

طیب الله برکات انفاسه در خلف و رضوان حضرت حکمت پناه افادت و افاضت دستگاه جامع [illegible] والاحسان نظام الدین علی حکیمست که در میان حکما و اطبا چون مشتری است در میان دیگر ستارگان و الحق مردی کامل و ذات ستوده صفات زاهد [illegible] عابد نفس آسته [illegible] محض [illegible] رویست که بجواهر علم و عمل [illegible] حلی و [illegible] گشته چنانکه در [illegible] بشرف قدمت خاندان نیز مشرفست و بعز اصالت دودمان مزین و [illegible] ابا و اجداد آن حضرت بسبب اتصاف باین صفات کمال [illegible] جلال بعز مفاخرت [illegible] و در [illegible] سلاطین زمان [illegible] دوران [illegible] کار [illegible] در قرون ماضیه و [illegible] منصب جلیل القدر طبابت سلاطین [illegible] و مباشرت [illegible] آن پادشاهان و تحفظ طبایع [illegible] ایشان [illegible] و فضلا [illegible] رتبه تقدم و درجه تفوق یافته اما حضرت [illegible] الیه [illegible] علمای [illegible] عبادت [illegible] فراغ از [illegible] [illegible] اوقات [illegible] البرکات [illegible] و عبادت [illegible] روز [illegible] ببروز [illegible] تا آنکه بعد از انتقال سلطان الحکما مولانا [illegible] الدین محمد [illegible] روح [illegible] جهان [illegible] ابو المظفر شاه [illegible] حکیم [illegible] حضرت [illegible] الحکما و [illegible] العلما مولانا غیاث الدین علی [illegible] که اسلاف و اجداد [illegible] انوار [illegible] پیوسته در سلک مقربان این پادشاه [illegible] لا جرم [illegible] القاعدة المستمره [illegible] خاطر [illegible] و چون [illegible] مجالست [illegible] و [illegible] منصب طبابت [illegible] حضرت افلاطون الزمان مولانا غیاث الدین علی [illegible]

[illegible]

کاشی

دیوان آن حضرت لقمان سمات مسیح صفات مولانا نظام الدین علی مرجوع شد اما آن حضرت به واسطه توجه خاطر بسلوک طریق [illegible] که [illegible] از [illegible] منصب [illegible] مقربان آن پادشاه سکندر [illegible] توفیق و [illegible] که [illegible] حکمت بر طبق کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم عامل بوده قریب [illegible] سال [illegible] و علیلان دار السلطنه [illegible] و [illegible] حاجات [illegible] آن پادشاه ایران و [illegible] و [illegible] ملک [illegible] اند

شعر

[illegible] گرد [illegible] اوست [illegible] باخت تحقیق
[illegible] عشق [illegible] اسرار [illegible] که [illegible]
[illegible] سوفار

القصه بعد از آن مقتضای [illegible] ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا اراده که [illegible] السلام در [illegible] و [illegible] بوده [illegible] شرف طواف بیت الله الحرام و زیارت روضه مقدسه حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله الکرام از [illegible] السلام بغداد [illegible] کاشان که مسکن و موطن [illegible] نمود و [illegible] مجالست و [illegible] سلاطین [illegible] و [illegible] شریفه [illegible] و [illegible] زینت [illegible] سلاطین [illegible]

رباعیه

کمال الدین اسمعیل [illegible]
[illegible] در کوی [illegible] [illegible] نشین
[illegible] خلق بود [illegible]
[illegible] کون [illegible] نشین

اما در [illegible] اوقات [illegible] کثرت [illegible] و رشد اولاد و [illegible] و نقصان محصول [illegible] احوال [illegible] که با قرآن [illegible] نتایج صحیح از آن [illegible] سبب [illegible] روزگار و اختلاف ادوار [illegible] یافت لاجرم [illegible] پادشاه [illegible] ابو المظفر سلطان محمد خلد الله [illegible] الانام [illegible] دار السلطنه قزوین [illegible] و الیوم که سنه ۹۹۶ هجریه است در دار السلطنه مذکوره [illegible] کمال احتیاط و [illegible] که طبیب [illegible] حکمت [illegible] احوال [illegible] این [illegible] انشاء الله [illegible] حکمت [illegible] آن حضرت [illegible] در [illegible] دارد [illegible] الطاهرین اما مخدوم زاده حقیقی [illegible] مولانا رکن الدین مسعود تخلص [illegible] اکرچه [illegible] الولد سر لابیه [illegible] این [illegible] او را [illegible] کامل [illegible] صفات جلال و نعوت جمال [illegible] حکمت نماید لیکن چون غرض اصلی از وضع این کتاب بیان حالات و ذکر [illegible] و نیز [illegible] این طایفه [illegible] این راقم واجب [illegible] رسالت کمالات [illegible] مسعود [illegible] و لازم [illegible] این [illegible] توصیف این حکیم زاده بالغ [illegible]

شعر

من نه آنم [illegible] که [illegible]
[illegible] کو [illegible] مقصود [illegible]

در [illegible] گویا [illegible] طبع و [illegible] و بزیور صنوف علوم و فنون [illegible] در علم معقول و منقول [illegible] از وصف [illegible] در علم طب که در آن وادی [illegible] و [illegible] جالینوس [illegible] در [illegible] و قلت [illegible] الاعضاء و [illegible] طبیعت [illegible] در غایت [illegible] و لطافت [illegible] توضیح و [illegible] تالیف [illegible] ضابطه العلاج نام نهاده و این [illegible] شریف [illegible] والحق [illegible] مستعدان [illegible] در آن فن [illegible] تمام دارند [illegible] در آن نسخه [illegible] فواید [illegible]

الزید المؤثر الامثل وفضل بغیره
وقال فواید الله کبار ما محتاج

وفواید نفیس درج نموده و خلاصهٔ مقصود و زبدهٔ غرض از معالجات حکما و تجربیات اطبا در قلم آورده و نظام فواید حکمت و عقود جواهر حضرت باد ارشاد
طاز افواه و الکلام ... این تالیف و تجرید این تصنیف از میدان حالت گوی سبقت در گذرانیده ... تکلف ... طبیعت
کرد اصلاح ... مرضا و تدبیر ... محتاج بالدوا ... و در انواع علاج و اقسام ... تمام مقام نفس مسیحا ظاهر میکرد ... چنانچه
وقوت ... اگر خواهد سودا را از طبیعت ... و صفرا را از طبیعت ... فرماید ... قال من قال **رباعیه** علم تو ... نفس ...
فکر ... جسم ... طبع تو حکیمیست ... حکیمیست ...
حکمت را بنا بر ... است و طبیست که نظر صایبش ... احوال ... علت اولی حجم الطبیعی که با وجود قلت سن جمیع اطبا دوران ...
و تقدم او معترف ... بسبب جودت ... فضلای زمان ... و با این کمالات در وادی ... و قلم تعلیق
... طالب ... غزلیات رنگین و رباعیات دلنشین ... میسازد و ... گفته که در
سلک ... ایام ... دارد و ... اوقات ... ملاقات و الدعا ...
... انقلاب ... آب و هوا ... معالجه ... صنعت ... این قطعه ...
... رسایل ... تفصیل ... علت ... ریاح ...
زیاده و فضلا ... خود ... آن قطعه اینست **شعر**

بلغم ...	... صفرا ...
...	...
...	...
...	...

شاه ... بلغم و صفرا ...	...
با وجود ... آتش	... آتش ...
...	...
عاقبت ...	...

و در طرز ... اشعار لطایف ایات و رباعیات حقایق ... دارد و این ابیات عاشقانه و رباعیات عارفانه ذکر ... اوراق ... شد
جمله اشعار ... دیوان ... اند

انتخاب غزلیات

... محبت را
... را
... را
... را
... را

ولـه ...
ولـه ...
ولـه ...

الله ولی التوفیق

هوای ... [illegible]

ولـه ...
ولـه ...
ولـه ...

ولـه فی القصاید

... [illegible]

ولـه

... [illegible]

قسم

در عهد تو عافیت ندیدیم [illegible]

این نیز چو بخت [illegible]

ای آلاله [illegible]

[illegible]

ولـه

[illegible]

ولـه

[illegible]

ولـه

[illegible]

هر که خشنود [illegible]

صورت نقش [illegible]

پادشاها حکایتی دارم

[illegible]

ولـه

[illegible]

ولـه

[illegible]

قسم

ولہ [illegible]

[illegible]

ولہ ایضاً فی القصاید

[illegible]

[illegible]

ولد

کو تم بس که ... استغفار

کشتم از باده غفلت هشیار

ساقیم باده ... داد

ولد فی الرباعیات

[illegible]

مولانا مظفر الدین حسین

[illegible]

مشغول شد و آن شاعر صاحب [illegible] را منظور نظر عاطفت و عنایت ساخت و همواره همت بر اصلاح شعر و احوال وی [illegible] تا اکثر اشعار
آبدارش ابیات [illegible] درست عیار از طبع وقاد او [illegible] و مصاحبت استاد السعرا مولانا محتشم اوقات [illegible]
[illegible] بی قوم [illegible] مضاحبت [illegible] آن زمان تا حال [illegible] در ترقیست چنانچه مکرر [illegible] و در کفایت هم
[illegible] موقوفات [illegible] الموسیر که [illegible] وی ارکان اهل اختیار که در ان باب جمع بالیتیم [illegible] قصیده [illegible]
[illegible] ملاقات [illegible] انکه [illegible] منصب [illegible] از جهت [illegible] وظیفه [illegible] ساخت و [illegible] این [illegible] برادران [illegible]
[illegible] اوقات [illegible] و اعتبار تمام پیدا کرد والیوم [illegible] ازان باو [illegible] بوده [illegible] والحق [illegible] مرتبه که در اوایل [illegible]
تا این حالت تفاوت بسیارست و این قصاید از جمله انتخاب قصاید این بزرگوار

انتخاب قصاید

شنیدم غلغله [illegible] / [illegible] راه
[illegible] / [illegible]
[illegible]

ولـه

[illegible]

ولـه

[illegible]

ولہ

ولہ

ولہ

ولہ ایضا من لطف انفاسہ عز الله ذنوبہ

[illegible]

ولہ فی الغزلیات

[illegible]

ولہ فی المقطعات

[illegible]

ولہ

[illegible]

ولہ فی الرباعیات

[illegible]

[illegible]

مولانا رضائی

از مشاهیر شعرای کاشانست و از اقران مولانا حاتم و ملک قمی [illegible]

[illegible]

شعر

[illegible]

رباعیه

[illegible]

رباعی **حکیم سنائی**

[illegible]

کاشان

[illegible]

انتخاب غزلیات

[illegible]

کاشان

دود بر مجمره از عکس رخ تابانت

[illegible]

ولہ [illegible]

[illegible]

عنایت اقتران خاقان جنت مکان ابو المظفر شاه طهماسب [illegible] اورا از اعاظم اهل ثروت و مکنت بلاد و اطراف خراسان [illegible]

وصواب [illegible] کفایت [illegible] [illegible] [illegible] کان [illegible]

جانب [illegible] باشند [illegible] [illegible] احسان و انعام [illegible]

[illegible] انعام و اکرام او [illegible] [illegible] عالم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مولانا [illegible] شعیب

[illegible]

ولم فی الرباعیات

[illegible]

قصاید

[illegible]

[illegible]

اگر لباس ز کاغذ کنند خواهان

[illegible]

ولـه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ولـه

[illegible]

گاه گر بگذرد بخار جف

دود چون ابر ... [illegible]

... [illegible]

این ... [illegible]

صبر من ... [illegible]

از ... [illegible]

بار ... عشق

از ... عشق ... [illegible]

... [illegible]

محو گلبن ... بار

کشد ... [illegible]

کی از توبه کردن استغفار

ابر از ... [illegible]

از ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

حد ... [illegible]

ابر بر باغ ... [illegible]

... [illegible]

دل ... [illegible]

از ... [illegible]

آنکه گر با جهان ... [illegible]

کو درین ... [illegible]

لب که ... [illegible]

میکند ... [illegible]

... [illegible]

باد ... [illegible]

... [illegible]

گلگلت عشق ... [illegible]

کرده ... [illegible]

ولی

... [illegible]

... [illegible]

... سبب نقصان و موجب ... است چنانکه یکی از اکابر شعرا این معنی اشارت فرموده اند **شعر** هر که گو شد ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

مصرع ... [illegible]

... [illegible]

مولانا انصاری ... [illegible]

... [illegible]

انتخاب غزلیات

ولی ... [illegible]

ولی ... [illegible]

ولی ... [illegible]

مولانا وحیدی ... [illegible]

... [illegible]

شعر ... [illegible]

شد الحمد که بر افقت رفیق توفیق قلم صاحب تحقیق مسود این اوراق جواهر حالات و غرایب صفات شعرای بلیغ [illegible] را در سلک تقریر
کشید و اشعار بلاغت شعار فصحای این طبقه را در ذیل [illegible] ایشان [illegible] گردانید ان شاء الله بار دیگر از نفحات [illegible] حیات [illegible] رطب اللسان
گشته عنان بجانب بیان حالات شعرای بلیغ الموحدین ساوه و آن نواحی منعطف میگرداند و بتسطیر و تحریر اوصاف و آثار [illegible] اشعار ایشان
صحایف اوراق این خلاصه را زینت بخشیده [illegible] امید که [illegible] مهیمن متعال و جمیل ذو الجلال [illegible] از ذلل و خطا مصون
ماند و حقیقت حالات شعرا را با انتخاب اشعار ایشان در احسن عبارات و اتم اعتبارات [illegible] بمسامع ناظران و مستمعان این
خلاصه رساند بحق محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین

اصل چهارم از خاتمهٔ کتاب خلاصة الاشعار

در ذکر شعرای بلیغ فاخر ساوه و نواحی آن از آنجمله

مولانا حریفی

در اوایل حال شاعری [illegible] تخلص میکرد و بعد از آن جذبه [illegible]
طریق سلوک و فقر را مسلک خود ساخت و در آن وادی چنان ترقی نمود که [illegible] و [illegible] بود [illegible] تصوف و حالات
[illegible] در کنج [illegible] قناعت کرد [illegible]
[illegible] از جمیع تکالیف [illegible]
[illegible] معرفت [illegible]
[illegible]
[illegible] دیوان [illegible] معانی [illegible]
[illegible] انتخاب غزلیات [illegible]
[illegible]
[illegible] ۵۵

انتخاب غزلیات

انه ولی التوفیق

یاد از یاری نمودم گریه
همچو باد ام ... کنم

همچو ... داغ ... جگر ... دارم
همچو نرگس ... چشم تر دارم

هیچ گل را به ... لطف
... جان ... ... زلف

... ...
... ... داغ دل ...

گل ... ان ... ... رسید
... جان ... ... رسید

طاقتم ... طاقت
دل ... ... طاعت

... ...
چشم ... ... سفید

از فراق تو ... ...
... ... رنجم

[illegible]

ولی فی الرباعیات

[illegible]

این قطعه در شکایت ... گفته

[illegible]

میر والهی

نامش ... سید ... ... و در ولایت ... طبع و درستی سلیقه و استعداد ظاهر مشهور بین الناس ... بغایت حمیده خصال ... بود ...

[illegible]

رباعیه

[illegible]

واین ابیات مستحسنه از منتخب اشعار اوست که به نظر انتخاب رسیده

انتخاب غزلیات

وله فی القصاید

اصفهان

حمل طبع تیز ... [illegible]
داغ بلکش ... لاله کل ... [illegible]
دور لعلت ... [illegible]
جاده ... از ... نظر راه رو
اول ... [illegible]

سنت آل ... سامت ... [illegible]
مار سیاه ... بهشت سنبل ... [illegible]
باده ... عشق ... [illegible]
نقش ... [illegible]

باد ... گشت ... [illegible]
چون ... [illegible]
اب ... [illegible]
خارة ... [illegible]

... [illegible]

ولہ

[illegible]

تم

اهل درد [illegible] تیغ تو ارزان کرده سود | سیاهی ملک از چون مخالف کردان
[illegible] دوران مخالف | دایم از غلغل کوس تو [illegible]
ناقضان هر سو [illegible] | کوس [illegible] بر سر ایوان

ولی [illegible] باعیاد

[illegible] بنالان بر [illegible] | صبح زنان [illegible] از جان [illegible]
دل [illegible] | حیف [illegible]
ولی وز دادکه جهان زنده کند مرده خویش | جان کرم کند قالب [illegible] خویش
[illegible] | عاقل [illegible] بنی کرده خویش
ولی ای آنکه عبادت [illegible] | مغرور [illegible] طاعت [illegible]
[illegible] | [illegible] بر [illegible] کارت
ولی از [illegible] که باعشق [illegible] | از [illegible] عشق [illegible] دل [illegible]
دست دل [illegible] جان [illegible] | از سینه [illegible] کنم

ذکر سلطان محمد

[illegible] حاقان [illegible] مکان [illegible] ولایت [illegible] تعلق داشت اما
[illegible] صورت [illegible] سیرت آراسته است و بجمال ظاهر و کمال باطن پیراسته در سخاوت و احسان دلپذیر و در شجاعت و جلادت بی نظیر
[illegible] طبع و ادراک بلند یکتاست و بلطافت ذهن و قوت حافظه [illegible] جلادت [illegible]

شعر

[illegible] | کفش جهان کرچه [illegible]
[illegible] | [illegible] جبال و [illegible]

[illegible] و [illegible] احسان و اشاعت انعام
[illegible] اقبال [illegible] نماید [illegible]

شعر

[illegible] کوه و داده | در یا
[illegible] | [illegible] عطا [illegible]

اکر راقم این حروف [illegible] در این مقام [illegible] نماید [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
دار السلطنه قزوین با برادران و دیگر [illegible] ملازمت حضرت [illegible]
[illegible] متعلق بتوجه خاطر ملکوت ناظر [illegible]
[illegible] احوال [illegible] دار السلطنه مذکور [illegible] از
[illegible] و وارد [illegible] دیگر [illegible] محبت [illegible]
[illegible]

رباعی

[illegible] | [illegible] کرد
[illegible] | [illegible]

[illegible] نقطه حسن [illegible]
[illegible] واقع [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] اختیار کرده [illegible]
در این [illegible] بنهان [illegible] قلم خیال [illegible]

[illegible]

[illegible] عاشق [illegible]
ولی [illegible]
ولی [illegible]
ولی [illegible]

بود

برسید ... و مجموعهٔ دل نقش میشود والحق از مخترعات طبع لطیف و ... خاطر شریفش آثار فصاحت و بلاغت ظاهر ... اوقات که
سال هجری ... بر خلاف عادت ... کمان اقتدار ... و ایام ... امال و امانی ... نژاد ...
جلوه داده ... در وطن ... بر مسند حضور ... و منصب ... و برادر ... بلده ... سرافراز ...
... تمام ... اکلام ... و سحاب کرم ... احسان ... و عطایا ... صغیر
و کبیر ... غنی و فقیر ... اشتغال ... شعر و نظم غزلیات ... طبع و قادرا ... ارسال
... این چند بیت از آنجمله ... ثبت شد

انتخاب غزلیات

ولہ ...

ولہ فی القصیده

...

میر جمال الدین اصلی ...

جواب حکیم

کم مردم از زال و کریمی کرد
چلاب برات مفت نتواند خورد
با قیمت چلاب چرا خواهی داد
یا در عوض آنچه زیره خواهد خورد

اصلی تخلص می نماید لیکن از برا صلاح روزه کار رست و از جمله فضلا اینان بکر دارئی **مصرع** بر عکس نهند نام زنگی کافور

[illegible]

ای کسته جفا چه زور رفته بخود ... یارست اینکه بکشد و چشم باز کن

[illegible]

ای کیمیای زر طلب ... ز بعصمت خانون اکر بکیش ... باشد که حق بجانب تست ... تا چند عشم مخور

[illegible]

بر اصل کواه خلیه کرده نکوست
مقرر در شو نمانند از دکر نکوست
کر دلبره کونه زکوه ساز ند
از کونه بیرون سلمان طراوده کم درست

این زمره تا فته نه قوت است ... [illegible]

[illegible] **بیت** [illegible]

[illegible] **شعر** [illegible]

[illegible] **شعر** [illegible]

[illegible]

بدگوی مذموم. زشت روی میشوم. کوتاه بود. حقود دنی وجود. ناینده فی فروغ. منزوی شده بی فروغ. منسلخ سیادت. منخرط فی سعادت. کذاب [illegible]

لقاب با برادران فی صباحت. فاعل کیسان بی دین. قابل کور [illegible]. موضع افعال [illegible]. مظهر اقوال [illegible] کینه الشعرا والظرفا و [illegible]

الظرفا والفضلا [illegible] ونقیض التقی النقی عار السادات ودیار الملاحده والنشادات مخالف الطوایف اللطیفه موافق الکلاب والجیفه [illegible]

الاستحقاق العالیه وتارک الواجبات اللازمه. اعنی مظفر [illegible] وباجلی امیر الخشیش جمال الدین الجلی [illegible] وضاعت فی مقعده [illegible]

این الجلی [illegible] خواهجست | [illegible] | وانکه [illegible] علیه | [illegible]

[illegible]

قم

دوست گویم اگرچه بوده دار | بوده در [illegible] روزگار | [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]

دیگری راست [illegible] | شعر [illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible]

اکثر ابیات این اشعار موعظه آمیز صوفیانه است و مواسق بید ... و بنکاران ... ابیات دلاویز دارد ... رواج ... مشهور شد مولانا کمال الدین کیفی

شعر

دی مرا گفت رفیقی که فلان و حق تو | با من آن گفت در آن ... هر کس | زیر آن ابر ... گر کسی جا ... | و مع آن ... [illegible]
گفت ای دوست ... دل ... | کز ... دل ... | ... چو ... تا ... | نوبت ... [illegible]
قلم ... | حال ... و ... سود ... | مفصل ... علم حقایق ... | ... [illegible]
... | ... نظم ... | ... سود ... | خاصه ... [illegible]
... تکلف ... | نکته ... | جاهلان ... | ... [illegible]
... نسبت کرده | مصطفی ... | ... | و ... [illegible]
عام ... و صورت انسان | ... | ... از زرافات و مسنونات طبع ... تخلص ... [illegible]

شعر

... که قبل از این در این کتاب ... ثبت کنند و الحال ... بواسطه آنکه ... از لازم ... ابیات ... مسطور شد

... ندارم | من و خیال تو ... وصل کار ندارم | ... طلب ... | کس ... اختیار ندارم
فراق ... وصلت ... | ... از دست ... ندارم | **وله** ... | تا ...
... | **وله** از ... | در ... | عالم ...
... | ... بار ... گیرد | **وله** ... | دل ...
... | ... سر ... | ... | ...
... | ... | **وله** ... | ...
... هزار ... | ... | ... | **وله** ...
... نباشد | از عاشق ... خبر نباشد | ... | در ... نباشد

شعر ...

... | ... نباشد | ... | ...
... | **وله** ... | ... | ...
... | داغ عشق ... | ... | ...
وله ... نکند | ... نکند | ... | ...
... | ... نکند | ... باشد | ... نکند
... | **وله** در ... نکند | ... | ...
... | ... | ... | ...
... | ... | **وله** ... | ...
... | ... | ... انتظار | ...

مولانا عارضی اصل وی از دار المؤمنین قم است در فن شعر قدرت کامل حاصل دارد و در علم سیاق و حساب ارباب قلم ...
از ابنای ... قبول ... سالهاست که در دار المؤمنین مذکور ... قیام مینماید و الان اکثر اوقات ...
... معاملات و محاسبات ... و دیانت سلوک ... و نیز بجودت طبع
و حدت ذهن انصاف دارد و اکثر اوقات اشعار ... نظم کرده ... سفاین میگذارد در سنه ۹۹۹ که در بلده طیبه قم طاعون عام واقع
و مردم از آن بلا گریزان گشته از شهر بیرون میرفتند گویند جناب مولوی ... طایفه را منع میکرد ... آن گروه را ... است
وفی الواقع از آن علت سالم ماند و الیوم ... است و همان ... مشغول و این اشعار از نتایج طبع آن شاعر شیرین مقال است

انتخاب غزلیات

... | ... | ... | ...
وله از دم ... | ... | **وله** ... | ...
... | ... | **وله** ... | ...
وله ... | ... | ... | ...
... | ... | **وله** ... | ...
وله ... | ... | ... | ...
وله ... | ... | ... | ...
وله ... | ... | **وله** ... | ...

میر هاشمی از سادات قم است و شاعر ... است
در شیوه نظم ... عبارت موصوف ... معروف و در ... از جمیع فضلا ... است
و نزد مردم عوام ... قاضی ... قبول ... جان ... رایه ... اسلام ... و اکثر
اوقات ... طبع ... ارسال ... اشعار بسیار ... نزد فقیر است ...

شعر

... | ... | ... | ...
... | ... | ... | ...
... | ... | ... | ...
... | ... | **وله** ... | ...
وله ... | ... | **وله** ... | ...
وله ... | ... | ... | ...

تاریخ ولادت ولد میر مخدوم قاضی قم **شعر**

... سال ... | ... میر مخدوم **وله** | ... | ...

مولانا مشربی فرزند کهرمست مردی نامراد و قانع صفتست و علو الاخلاق و شکسته است و نیک و بد عالم پیش او علی السویه لاجرم اوقات صرف شاعری میکند و طریق غزل نیک ورزیده و ابیات برگزیده دیگران بخاطر دارد و طبعش در فن شعر روان واقع و لهذا بعضی اوقات شعرش بیمعنی میباشد اما در میان منظوماتش ابیات بلند و معانی دلپسند بسیارست و این اشعار از منظومات پسندیده اوست

انتخاب غزلیاتش

ولہ محو زخم مشربی فردا محشر — شهید عشق را پرسش نباشد

بترس از آنکه ترا خلق بر زبان گیرند — که مثل او بجهان شوم بیوفائی نیست

ولہ مشربی ما و نماز و هم ابروی بتان — مفتی کند میا که ما با امامت برویم

مرا ز بیم وصالش جدا فکند امروز — [illegible]

فلک مشکل کینه دیرینه بخواهد — امروز که او را چو تو بیداد گری هست

[illegible]

مولانا قلندری از اوسط الناس و شعرای تازه قزوینست در اوایل کسب بنائی مشغول بود و بعد از ان بطلب طریق شاعری قیام نمود و در انک ... اشعار دره فتم گفته و بالمومنین کاشان شتافت و در انجا با آغاز شاعری کرده بتوالتفات امیر محمد امیر ولد امیر شیخ الدین صدر حاجی بر دوجنات احوالش بی نافت ... در محبت وی بحث شعر و گفتن غزلیات اشتغال داشت و الحق در ان اوقات بعضی ابیات از نوعی طبع خویش بیرون داده ... رلیف تعوق بر اقرانست ... بقیه ... کرده بود و با مولانا اقدسی مشهدی نزاع نمود و لهذا خاطر بعضی از سخنوران اینجا از وی متنفر شده بازار شعرش بی رونق نموده و مولانا از ان شهر تحقیر نموده بصفاهان کردید و در اینجا نیز امور نامعلوم ازو بظهور رسید و در وقت توقف آیات بسیار از اشعار خود انتخاب کرده ... بنقل سواد اوراق آورد و لاجرم پاره از ان صورت تحریر یافته و باقی برای تذکره نویس در گذاره

انتخاب غزلیاتش

[illegible]

رو و پای طلبش سست قدم شده ام | شعله برق تجلی چه بود پیش که د[illegible] | شعله هجر تو گرمی جگر ما بسوخت | چند سوخته داند که چه با ما جگر [illegible]

مجبور نظاره منظور مانده ام | منظور برابر و مجبور مانده ام | نا واقف حقیقت اسرار گشته ام | حیران دارد دعوی منصور [illegible]

ولهٖ تا بی محبت بر وجود خود زند آتش | دگر نه کم که جانسوز [illegible] | ولهٖ دود بیش [illegible] راه مرگ بخود چاره | جان دهی گر [illegible] کار خواهی

ولهٖ سرکوی محبت کل [illegible] | ملک [illegible] | رگ جان [illegible] | ولهٖ [illegible]

بس [illegible] | که از سوز جگر [illegible] | گره بر رشته ایمان [illegible] | صبا گاه [illegible]

ولهٖ یک داغ [illegible] | ناصح اگر [illegible] | ولهٖ گرفتار [illegible] | لیکن در عشق تو خونابه [illegible]

ولهٖ نا تیر [illegible] | ولهٖ رد میشود [illegible] | ز قیامت [illegible] | کر [illegible]

قال رباعیه [illegible] | سوز جگر بوی [illegible] | بودم [illegible] | ولهٖ با خویش [illegible]

خوش عود [illegible] | والمس [illegible] | اسوده دل [illegible] | جان [illegible]

گفتی توان بان من نامه‌ها | گر بکند [illegible] | [illegible] | [illegible]

من شام عید [illegible] | فلک [illegible] چراغ [illegible] | خوش وقت گل [illegible] | [illegible]

عید امروز [illegible] | مانم زده [illegible] عید بود مانم دیگر | باکوه کردم از غم عشق تو نالها | خون شد دل عقیق [illegible]

گر غنچه لبت [illegible] | سازند [illegible] | نا محرمه شوخ [illegible] | کس [illegible]

باکوه کردم از غم عشق تو نالها خون شد دل عقیق و [illegible] گر غنچه [illegible]

نا محرمه شوخ [illegible] کس [illegible]

حاجی پیک اصل وی از [illegible] است اما سالها است که از آنجا بیرون آمده در دار المؤمنین کاشان متوطن است در اوایل ایام

قزوین

جوانی و اوان [illegible] رندگانی با نجابت آمده و چون سلیقه اش در علم موسیقی سر براه و موافق بود و حسن صوت نیز داشت در آن وادی شروع نمود. از گوینده‌های معتبر گشت و الیوم در خدمت نواب امارت پناه ولی سلطان [illegible] اوقات بکسب مجد و معالی [illegible] میدارد و در مجالس [illegible] از امثال و اقران [illegible] ملازمت ترقیات کلی دست داده چنانچه از [illegible] و مجلسیان آنحضرت [illegible] گفت که هر چه میخواهد او راست [illegible] و چون [illegible] جوانی خوش [illegible] مشرب و [illegible] طبیعت [illegible] و اکثر اوقات [illegible] مراودت مینماید این مطلع حالی اوست و [illegible] گفته [illegible] در این خلاصه ذکر نموده

شعر

ما با تو [illegible] | خون جگر [illegible] عزیز | [illegible] دار السلطنه قزوین که قبل از [illegible]

لاحقی

تالیف نموده اند و در [illegible] این کتاب [illegible] اسم ایشان است [illegible] دیوان [illegible] ایشان بنظر رسیده [illegible] شده اند و چون بعضی از تذکره نویسان [illegible] اکتفا نموده اند لاجرم اقتدا بسنت ایشان کرده تمام [illegible] را در این خاتمه ثبت [illegible]

میر فیضی اصل وی از سادات [illegible] فصاحت و بلاغت تمام داشته و شعر را خوب میگفته و در انشا دعوی قدرت میکرد و خط نستعلیق نیکو مینوشت و در علم موسیقی صاحب وقوف بود و حسن صوت نیز داشت گویند همیشه [illegible] اعتقاد زیاده بشعر خود داشت [illegible] میخواند و [illegible] سامعان را اعتقاد [illegible] و مولانا حیرتی [illegible] میر فیضی [illegible] این چند مطلع از وی در میان مانده

شعر

گر بکنم [illegible] | گفتی توان بان [illegible] رسید | ولهٖ [illegible] | در [illegible]

مولانا حیرتی قزوینی الاصل است و از شعرای [illegible] است | [illegible] | راست [illegible]

در صنعت [illegible] شروع داشته و [illegible] بوده و [illegible] خراسان و عراق [illegible] شاعری [illegible] زبان خود است و در تذکره [illegible] قزوین [illegible] کرد لیکن [illegible] دیوان [illegible] اشعار [illegible] و این چند مطلع که در این خلاصه [illegible]

شعر

فلک [illegible] | من شام عید [illegible] | [illegible]

کل [illegible] | ولهٖ خوش وقت گل [illegible] | ملال [illegible] | خیال [illegible]

سید هاتفی او نیز [illegible] و از جمله سادات | مانم زده [illegible] | عید امروز [illegible]

[illegible] است و معاصر [illegible] بوده و [illegible] شاعری [illegible] است و ابیات [illegible] دارد اما [illegible] و گویا [illegible] نداشته گویند در [illegible] در گذشت و در گورستان [illegible] معصوم [illegible] دیوان [illegible] گشت و دیوان [illegible] در سنه ۹۹۰ قریب [illegible] بیت [illegible] رسید [illegible]

انتخاب غزلیات

خون شد دل عقیق [illegible] | باکوه کردم از غم عشق تو نالها | [illegible]

کس [illegible] | ولهٖ نا محرمه شوخ [illegible] | سازند [illegible] | گر غنچه لبت [illegible]

[illegible] | ولهٖ [illegible] | کو [illegible] | کرد [illegible]

فردوس

[illegible]

این ابیات از وشهور است و در این دیوان بنظر نرسیده بود

[illegible]

عنایی از ابنای ... است و از شعرای ... بود و از معاصرین مولانا ... و در ... شعر ... است ... و از جمله اشعارش این غزل و این دو مطلع در میانه

شعر

[illegible]

نقلست از حضرت سلمان که روزی از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام سؤال نمودم که ولی الله میخواهم بدانم از حرف تا مغرب چند فرسنگ است فرمودند که ولایت بیست هزار و چهارصد فرسنگ

مملکت ... دوازده هزار فرسنگ — کوه ... هفتاد هزار — دریا ... هزار — بیابان ... هزار فرسنگ

عراق چهار هزار فرسنگ — ترکستان و دشت قبچاق هشت هزار فرسنگ — خطا ختن و ماچین شش هزار فرسنگ — صحرای ... دو هزار فرسنگ — طبرستان ... هزار فرسنگ

بیت المقدس ... چهار هزار فرسنگ — حد ... هزار فرسنگ — ممالک زنگبار چهار هزار فرسنگ — مملکت هندوستان پنج هزار فرسنگ — ... پنج هزار فرسنگ

ولایت ... هزار فرسنگ

فرنگستان ده هزار فرسنگ

فصل ششم در ذکر شعرای گیلان و دار المرز و توابع آن از انجمله صدور ... قلم

خان احمد میرزا خلد الله تعالی ظلال سلطنته پادشاه ... است ... و لوح ضمیرش صاف از زنگ غبار جور و تعدی و عدم انصاف ... و احسان و دانش و کرم

و نوادر آثار [illegible] وجود [illegible] ندهان مرتبه آنست که بوسیله تحریر و تقریر شرح پذیر شود لیکن شمه از کرایم صفات و جلایل ایالت آن پادشاه ملکی ملکات اینست که در میان سلاطین و ملوک دار المرز و گیلان بلکه اکثر امرا و خوانین دیار ایران و توران بمزایای فضل و وفا و ورع و شجاعت مستثنا است و از مواهب تایید یزدانی و مناقب افضال سبحانی [illegible] مستوفا چنانچه زیاده از چهل سال است که [illegible] و اتفاق سلطنت گیلان بوی متعلق است در [illegible] سال در اقامت احسان و اداء انعام و استیفای [illegible] و تحصیل [illegible] اقبال [illegible] که زبان سایلان بلاد ایران [illegible] مواهب [illegible] و رقاب ارباب [illegible] بلکه از غایت [illegible] هر کس [illegible] و از بسیاری احسان که از و بظهور میرسید [illegible] از و شرمنده

شعر

[illegible] یافته دولت و دین رونق
منبای گردون [illegible] یافت
[illegible] از جود [illegible] یافت
[illegible] لبس
[illegible] یافت
[illegible] دریا [illegible] یافت
[illegible]

[illegible] سطور [illegible] و آثار و ابیات [illegible] زیور گوش [illegible] [illegible] دانند در علم [illegible] داشت [illegible] چنانچه [illegible] این جماعت [illegible] مجلس [illegible] و از مواید احسان او [illegible] میگشتند

بیت

[illegible]
[illegible]

مجملا از آن مدت که [illegible] سلطنت گیلان [illegible] پادشاه [illegible] [illegible] مرجوع [illegible] صاحب [illegible] رای [illegible] [illegible] [illegible] و سرایان [illegible] [illegible] فامادر [illegible] دولت پادشاه جنت مکان علیین آشیان ابو المظفر شاه طهماسب [illegible] انار الله برهانه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مشهور و معروف [illegible] [illegible] فتح

گیلان

فتح [illegible] کرفت و رایت امیر معصوم بیک [illegible] و لشکر گیلان مغلوب گشته و بعد از آن [illegible] در بین کروه [illegible] سلوک [illegible] فرار [illegible] کرفت و [illegible] باذیال [illegible] غازیان عظام خان [illegible] امیر معصوم بیک [illegible] و این قضیه در شهور سنه [illegible] واقع گشت [illegible] خان احمد [illegible] قزوین و پادشاه [illegible] خان مذکور [illegible] قزوین [illegible] غازیان عظام بوده مضمون این ابیات [illegible] ساخت

شعر

[illegible] [illegible] بود
[illegible] [illegible] بود
[illegible] [illegible] [illegible]

و بعد از آن [illegible] پادشاه عالم مطیع [illegible] قهقهه [illegible] شاهزاده سعادت [illegible] اسمعیل میرزا [illegible] کردند و در آن اوقات این رباعی گفته

رباعیه

[illegible]
از دست [illegible]
[illegible]
[illegible]

چون این رباعی [illegible] خان [illegible] اسمعیل میرزا رسید او در جواب این رباعی گفت

رباعیه

امروز که کارت [illegible] قهقهه بود
[illegible] قهقهه [illegible]
[illegible]
[illegible]

و بعد از [illegible] سال [illegible] بقلعه [illegible] [illegible] [illegible] احمد میرزا [illegible] [illegible] [illegible] پادشاه [illegible] ابو المظفر سلطان محمد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سلطان [illegible] غازیان [illegible] [illegible] [illegible] گیلان [illegible] در شهور سنه [illegible] واقع کرد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

رباعیه

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

انتخاب غزلیات

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در عهد علاء الدوله المعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

گیلان

ولد فی الرباعیات

میرزا قزاری

نام اصلی وی عزالدین محمد است و پسر شیخ مولانا عبدالرزاق گیلانیست که سالها صدارت خان احمد میرزا والی گیلان بدو تعلق داشت اما مخدوم زاده مشار الیه با وجود کمال الفضائل و تبحر در علوم ظاهری جمال حالش بحلیه فصاحت و بلاغت مزین و محلی است و در میان شعراء زمان بجودت افکار و لطف اشعار ممتاز و مستثنا غزلیات طبع سحر آثارش مانند عقود جواهر آبدار زینت بخش رخسار عرایس ابکار معنی و منظومات شاه گوهر نثارش چون اللئالی المنثور زیور گوش هوش فصحا و بلغای زمن ولی شاید به تکلف زبان و فرع را تکلف تتبع کرده و بمرتبه بلند کسانی ... و بعضی از مهرسان کاملان اشعار او را ... ناصح عزالدین صفاهانی میدانند و تعلیق قانع ... و افضل ... مانند ... که در دار السلطنه قزوین بملازمت ... رباعی

کر عشق دل مرا ز بیدار افتد ... کار ... که ... از کار افتد

... ... افتد

و این چند بیت که در ذیل ... نام ... ثبت شد از جمله نتایج طبع اوست که اکثر ان در ان بلاد بر زبان ... و اهل ذوق ...

غزلیات

[illegible]

ولد فی الرباعیات

[illegible]

میرحالی

ارسادات اصیل لاهیجانست مردی فاضل [illegible]

[illegible]

قصیده

زهی موافقت روز کار با تا دات [illegible]

زهی [illegible]

[illegible]

سرر

زهی مجادله سالکان مایل فسق
زهی معاطر قاضیان ز رشوه خوار
زهی مباحثه اهل علم [illegible]
زهی [illegible] اسلام [illegible] ناهموار
زهی علوم [illegible]
زهی علوم [illegible] بی اشعار
زهی علاوت [illegible]
زهی [illegible] خوان [illegible]
زهی [illegible] مایل [illegible]
زهی ملامت [illegible] خوان
زهی سنیر مسیحان در سخن تکرار
زهی [illegible]

[illegible]

اصل هفتم

در ذکر شعرای دار السلطنه تبریز و آن نواحی از انجمله **مولانا حقیری** از صفاهان [illegible]

شعرای از آنجاست و در شاعری [illegible] و لطیفه بیان [illegible] فاضل [illegible] چنانچه [illegible] اخلاق حمیده و کثرت اطوار [illegible] و نظیر [illegible] خلق [illegible] و زیاده [illegible] و تعویج [illegible] میان اقران [illegible] گفت که [illegible] و در میان [illegible] و بدایع [illegible] سال [illegible] مقدس امام رضا علیه الصلوة والسلام بود [illegible] امیر المؤمنین [illegible] تشریف [illegible] در آن وقت [illegible] روز [illegible] و صلوات و اصناف عبادات [illegible] حقایق و معارف [illegible] و عالم محبت و مودت [illegible] تبریز [illegible] تقدیم رسانیده [illegible] مقصور [illegible]

رباعیه

[illegible]

رباعی

[illegible] تسلیم و رضا [illegible]

چه توان کرد [illegible]
گر ستم گر باشد
رحم خوب است اگر بر دل
کافر باشد [illegible]
حسن [illegible]
به زلیخا که [illegible]
[illegible]

ورزانکه نعوذ بالله این وصف تعریفست مجبوریست [illegible] ونیز بیقین میدانستم که ایام لاحق [illegible] بر منوال روزگار سابق
خواهد رفت بلکه ترقی نموده بدتر و عجیزتر از آن خواهد گذشت پس ضرورة بر عکس ایام گذشته مدتی دیگر بعضی صفات جلالیه مطلوب [illegible]
وجود خود [illegible] کرده ایم و خود [illegible] مایوس شده از هر چه عیزار من بود از خود کوتاه شدیم

رباعیه

در پارس [illegible] دیده بر [illegible]
وان بار که کوه [illegible] نکشد
در حسرت [illegible] ما در غم [illegible] ما دران وقت که مولانا [illegible]
مضمون این حالت را بیان میفرمود فقیر را [illegible] و درک [illegible] بود و در نظر ادراک [illegible] اوقات که جمع و ترتیب این
خلاصه مشغولم این سخن را معنی خاص و حقیقی منکشف است و امثال این در بیان احوال [illegible]
ملکوت و عکس تجلیات لاهوت که جمال و جلال [illegible] مطلوب حقیقی در دیده دل [illegible] انا الحق [illegible]
ما اعظم شانی گفته [illegible] این دعوی [illegible] العین القضاة همدانی

رباعی

[illegible] الکم [illegible] در جهان میبینی [illegible]
جیزیکه توجویی آن [illegible] با نست [illegible] شنیده باشی که چون معاویه [illegible] علیه اللعنة والعذاب بر امیر
المومنین وامام کافة المسلمین علی بن ابی طالب علیه صلوات الله الملک الغالب خروج کرد [illegible]
فرمود تا اهل شام مصحفها بر سر نیزه کردند [illegible] که ما بقرآن عمل میکنیم [illegible] با حضرت امیر المومنین مشورة کردند آنحضرت فرمود ذلک
الکتاب الصامت وانا الکتاب الناطق چه کلام حقیقت انجام حضرت در اظهار این سر بجهت ظهور حق و تجلیات مطلقست و امثال
این کلام در سخنان آنحضرت بسیارست و در خطبة البیان مانند این و بالاتر از این بیشمار [illegible] منقولست که لیس فی جبتی سوی الله
[illegible] از این مرتبه [illegible] معلوم شد که اطوار [illegible] سالک دایر [illegible] گاه [illegible] سطوات جلال
او [illegible] و ناپدا وار [illegible] ساکت و ناگویا و گاه [illegible] تجلی انوار جمال او ظاهرست و پیدا [illegible] ناطق و گویا

سوز عشق نتوان در راه عقل جان رفتن | بیا کز هم درین راه کی توان رفتن
چنان و چنان [illegible] | [illegible]

مناسب این مقام حکایتی [illegible] رسید [illegible]
درویشی [illegible] که [illegible] علت کاهی [illegible] کاهی [illegible]
و خلاف [illegible] در مقابل آفتاب [illegible] و در آینه [illegible] صورت آفتاب [illegible] ظاهر شود [illegible]
آینه ظاهر کردد [illegible] مقابله [illegible]
[illegible] خورشید [illegible] گفت [illegible]
و وجود [illegible] مستغرق [illegible] خورشید [illegible] آینه [illegible] در مقابل
خورشید [illegible] صورت خورشید [illegible] در مقابل خورشید افتادی
چون در خود نظر کردی [illegible] آفتاب [illegible] که آنهمه گفتی انا الشمس [illegible] آفتاب [illegible] بنا برین قاعده [illegible]
از اصفیا و اولیا [illegible] کنند حق و معذور باشند [illegible]

ترز

عارفی [illegible] این مقام [illegible] کرده

رباعیه

دل در ره عشق تو [illegible] | جان [illegible] دولت وصل [illegible]
آینه انا الشمس [illegible] | [illegible] تابه خورشید

اما چون مولانا [illegible] سهو [illegible] از کاشان بجانب خراسان رفت
و بعد از [illegible] زیارت امام [illegible] علیه التحیه والثنا از راه [illegible] و [illegible] مالوف [illegible] اوقات
[illegible] سنه اربع و تسعین و تسعمایه که [illegible] تبریز [illegible] مولانا [illegible]
[illegible] اجابت [illegible] روضه رضوان [illegible] منزل گزید [illegible]
[illegible] وفات [illegible] طلب [illegible]
[illegible] درین اوراق [illegible] ثبت نمود [illegible]
انتخاب [illegible] اوراق خواهد [illegible]

انتخاب غزلیات [illegible]

با وجود بیوفاییهای او | ارحفیری [illegible]
سوخته [illegible] | [illegible] سایه‌های او
باعث [illegible] میشود | [illegible]
بار قیبان [illegible] | رحم کن بر [illegible]

ولـه
[illegible]

ولـه
[illegible]

ولـه
[illegible]

ای عشق ازو یی تو راز جانان مکیب

ولہ ای دم بیش تو مختلط یار درکار

ولہ ای هیچ کس آزرده یاد ... [illegible]

ولہ زاهد چرخ ... [illegible]

ولہ هر نفس ... [illegible]

ولہ فی الرباعیات

زلفش مکش و مکن پریشان دامن
تا باد نه افکند گرد آن رستمش
گر جوی خلعت ... [illegible]

من دست بدامنت کار بروز دام
عذار تو ... [illegible]
با او بکشم آن نیک دو ... [illegible]

فی القطعه ... [illegible]

سلام علیک و علیکم السلام

مولانا نثاری

اصل وی از دار السلطنه تبریز است و از شعرای معتبر آنجاست و در آن ولایت ... [illegible] ... و در اوایل حال سفر اختیار کرده و بخراسان رفت و بعد از دریافت زیارت امام الانس والجن علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا متوجه قزوین گشت و در آنجا مدتی اقامت ساخت و قریب بیست سال در آنجا بماند و نزد اهالی و اکابر قبول تمام یافت چنانچه اشعارش بسمع قبول رسید ... [illegible] ... غزلیاتش ... [illegible] ... سفاین ... [illegible] ... که سلطان ... ذات امیر تقی الدین محمد ... امیر ... [illegible] ... آورده بود ... حضور ... مولانا ... و قاضی احمد غفاری ... [illegible] ... احسان و انعام ... [illegible] ... نثاری و مولانا محتشم ... [illegible] ... هر کرا استماع ... [illegible] ... نوشت اما اشعار خوب دارد ... و دیوان ... [illegible] ... و الحق آن اشعار ... [illegible] ... و کم کسی باین طرز سخن میگوید و این اشعار از جمله نوادر ... [illegible]

انتخاب غزلیاته

کاری بکن که ... [illegible]
هر که یادی از آن ... [illegible]
حسنت ... [illegible]
پیوند یار ... [illegible]

از زبن مرغ دل یار من مکن
از زده خاطر ... [illegible]

[illegible]

مرسر

شنیده و پسندیده و این اشعار مختار از افکار مستحسنهٔ انتخابست که مبتدا ایام بابن کینه رسیده و در این اوقات در این خلاصه جهت یادگار ثبت و مسطور گردید

انتخاب غزلیات

بدان رسید که جان خانه را کند خالی

رذوق آنکه قدم سوی بخانهٔ ما

خوان نخ که اگر با نخ بخانهٔ ما

هزار کعبه کند طوف آستانهٔ ما

با فتاب رخ حسنین و عزا ریم

که سایه هوم با خبست در میانهٔ ما

[illegible]

از آذربایجان

مولانا حیدری از خوش‌گویان آذربایجانست و از [illegible]

[illegible]

انتخاب غزلیات

[illegible]

دوش بردرد دلم تا صبحدم [illegible] ‌ ز اشک چون دو کوه [illegible] بسیار کرد

[illegible]

ولی درلب [illegible]

[illegible]

مولانا شکیبی

اصل وی از دار السلطنه تبریز است و از علما و موزونان لطیف طبع با تمکین و ... [illegible]

[illegible]

شعر

[illegible]

شعر

[illegible]

ولی [illegible]

[illegible]

مولانا صالحی

از اوسط الناس تبریز بود ... [illegible]

[illegible]

انتخاب غزلیات

[illegible]

مولانا ترکی

او نیز از تبریز ... [illegible]

[illegible]

انتخاب غزلیات

[illegible]

ولم زهجری که دارم ... بیزار رو

روز فاکن حکایت که ندارم ... به

ولم یکبار ... یار بیا مد

یارب چه ... رسیداد ...

[illegible]

ولم تا چه کنی ... یار

[illegible]

ولم ... که باید ...

ولم کشته ... جنان ...

جنان ... کرد از ... دست ...

ولم ... رقیب ...

ولم در ان ... کرد ...

ولم با ... حسن ...

[illegible]

[illegible]

دو عالم ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خوار ... که با ... ام

[illegible]

ولم ...

ولم فی القصاید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مولانا خواری

او نیز از شعرای قرار داده دار السلطنه تبریز است بعضی گویند که صحبت ... رسیده ... [illegible]
رند وش و ... [illegible]
و در طرز غزل ... [illegible]
در میان غزل ... [illegible]
غزل ... [illegible]
... مولانا ... [illegible]
بوده گویند ... عاشق ... [illegible]
... [illegible] ... غزلیات ... [illegible]

انتخاب غزلیات

[illegible]

[illegible]

... ولیست کافت [illegible] هرکس [illegible] کیفیت [illegible] در عشق [illegible]

ولہ فی الرباعیات

ولہ

کیفیت [illegible] ... ای دوست [illegible] ... ورخلق [illegible] ... تا دیده [illegible]

محمود بیگ سالم

ازاکابر زادهای [illegible] ... [illegible]

انتخاب غزلیات

ولہ [illegible]

ولہ [illegible]

ولہ [illegible]

مولانا طوفی

از جملهٔ شعرای [illegible] ... [illegible]

[illegible]

ولہ [illegible]

ولہ [illegible]

ولہ فی الغزلیات

[illegible]

ولہ فی الرباعیات

[illegible]

مولانا صبوحی

اصل وی از دار السلطنه تبریز است و در شیوه نقاشی از هنروران صنعت انگیز دست صورت نگارش انگشت بر حرف مانی نهد و کلک قلم سحر آثارش جان بیکر نگاشته [illegible]

[illegible]

غزلیات

[illegible]

[illegible]

و له فی الرباعیات

[illegible]

محروم می‌ورد رقیب محروم تا کی — ای عشق سرایت از تو سوی دیگر

میر جعفری تبریزی الاصل و بهانا [illegible] انجاست اگرچه در شیوه شاعری [illegible] ندارد اما ذاتی مقبول افتاده و شعر بسیار از دیگران بخاطر دارد و طبعش نیز بشعر واقعست همواره باشعار فصیح اکثر و ابیات [illegible] شعرای استادان سخن سرا [illegible] از حالش [illegible] مرغوب نیکو [illegible] سال او در حروف قندهاری [illegible] سیاه چرده [illegible] منسوب [illegible] این قطعه جهت او گفت **شعر**

نخل ماتم جیحون اگر ز صدفت — بر جبینش نشان متقلیست
او بشل علی ما ند — ظالم است لاجرم قبر علیست

و در طرز غزل نیز طبعش ملایمت دارد و اشعار نیکو [illegible] بعرصه ظهور [illegible] و این چند از نتایج طبع انتخاب و ثبت و مسطور در این سفینه و انتخاب [illegible]

انتخاب غزلیات

[illegible]

مولانا وقوعی اسم اصلی [illegible] و از شعرای تازه [illegible] در زمان وقوع [illegible] طبعش [illegible] صحبت وی رسیده اند [illegible] مرد [illegible] نفس و متواضع و [illegible] موصوف [illegible] طبیعت در میان شعرای انجا معروف بود [illegible] فصاحت و بلاغت [illegible] در شعر [illegible] وقوع [illegible] از اشعار [illegible] و از شعرای که [illegible] طبیعت [illegible] و همواره غزل [illegible] حالات عشق و نکات معروف [illegible] و قصیده [illegible] گر از برای [illegible] مشهور است [illegible] و این اشعار از نتایج طبع انتخاب [illegible] خلاصه [illegible]

انه ولی التوفیق — کاشان

انتخاب قصاید

[illegible]

ولی

[illegible]

کاشان

انجاست قبله که دعا مستجاب ایست
امروز کان نجا لیس خلاست
اقبال وقت تکیه بر اخلاص کرده است
مخصوص است ... مخصوص اند
خاصیت قبول دعا ...
برای سعادت جاوید ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
گردید ...
دایم ...
[illegible]
[illegible]
اینجا ...
این روضه ...
این ...
این بوستان ...
وقت دعا ...
تا ...
احباب ...

زین کعبه هر مراد که خواهی میسر است
مخصوص این سرادق فردوس منظر است
کورا جواب ... که شاه ... است
اسرار کبریا ... خداوند اکبر است
چون کیمیا ... اکسیر است
چون باغ ... معطر است
طفلیست ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
پیوسته ...
امروز ...
منت خدای را که ...
[illegible]
وان ...
[illegible]
آن ...
[illegible]
[illegible]

ولـه

عاقبت ...
گر ...
گر ...
کام ...
با ...

[illegible]

این قبه کاسمان ...
[illegible]

امروز آفتاب تجلی منور است
[illegible]

یک ما هم ...
[illegible]

تا نه ام کار ...
[illegible]

اگر ...
[illegible]

ولـه

[illegible]

[illegible]

ولہ فی الغزلیات

[illegible]

انه ولی التوفیق کاشان

[illegible]

کاشان محتشم

[illegible]

ولہ [illegible]

ولہ [illegible]

ولہ [illegible]

ولہ [illegible]

انتخاب غزلیات صبائیه

در روش خامه بر عارض خوبرا
کر بها دست بغرب ... خوبرا
کر بفرقت نکند عشق خوبان ...
ولہ کر نهم ... بنم را
... را
... را

[illegible]

ولهٔ فی الرباعیات

[illegible]

حسن بیگ عجزی

تبریزی الاصلست [illegible]

[illegible]

انتخاب غزلهایش

[illegible]

دی عشوه گری کرد در کارم کرد — از لذت درد و غم خود دارم کرد
بیگانه ز کافر و مسلمانم ساخت — آسوده دل از سبحه و زنارم کرد

ولهُ فی الرباعیات

ولهُ گلها ز گل با رنگ دگر میرود — پرورده بخون ناب جگر میرود
یعنی صنم انگنه که گر [illegible] — لاله ز کلام [illegible] سر و بر و [illegible]
ولهُ تا مست ز [illegible] — ز انداز [illegible] فاست [illegible]
حسن تو چو اضطراب من باد زیاده — خوب تو چو درد من افزون باد
ولهُ هرگز نکند [illegible] — [illegible] آتش [illegible]
با این همه [illegible] نرسید — گر تو [illegible] کم شد ولهُ
تا عشق [illegible] — [illegible]
با [illegible] تو گر [illegible] کنم — داس دامن [illegible] از کل بهشت
ولهُ ای عشق [illegible] — [illegible] جهان [illegible]
من [illegible] بیک سوال [illegible] بگذار — کین [illegible] بیابد

محمود بیک مستوفی

از بیگانه تبریز است و از جمله [illegible] که در این روزگار علم [illegible] بهم رسانیده و در جمیع اجله شعرا و ارباب انشا منصب تمام جای یافته و لهذا قبل از این احوال او [illegible] و تالیف این کتاب خیر [illegible] در جمیع شعرای اینجا مذکور [illegible] لیکن در این ایام که بهور [illegible] هجریه است چند ابیات اشعار [illegible] بنظر مطالعه رسید راقم این حروف [illegible] که لازم و فرض شد در قاعده تذکره نویسی کرام [illegible] اشعار [illegible] این جناب را داخل این خلاصه گرداند و بعضی از [illegible] کمال [illegible] جهة [illegible] این اوراق [illegible] رساند و با وجود [illegible] سعادت [illegible] [illegible] و [illegible] وی در [illegible] برهان [illegible] مشهور است

شعر
[illegible] — [illegible]

[illegible] که هر [illegible] و [illegible] بصحیفه وجود [illegible] و [illegible] نظر [illegible] [illegible]

شعر
برون از پرده [illegible] — [illegible]

[illegible] و ایضا اگر چه [illegible] این کلام [illegible] و [illegible] این اراده [illegible] [illegible] و [illegible] اشعار شعرای [illegible] [illegible] این قطعه [illegible] در باره [illegible] است

شعر
حالت [illegible] — [illegible]

[illegible] سخن [illegible] [illegible] که [illegible] احوال این [illegible] بر [illegible] و [illegible] زبان قلم [illegible] دوات [illegible] اشعار و حالات [illegible] و این خدمت که [illegible] سالها [illegible] [illegible] صفات و مقامات [illegible] عبارات لطیف و اشارات [illegible] باراست چنانکه [illegible]

شعر
[illegible] — [illegible]

[illegible] چنانکه [illegible] سیرت و [illegible] آراسته و از [illegible] شعرا [illegible] و [illegible] در لطف طبع و درستی [illegible] و [illegible] سخنان دلنشین و ابیات عاشقانه [illegible] دارد و [illegible] [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] در [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] و [illegible] [illegible] بالحاصل [illegible] حالات [illegible] [illegible] [illegible] است

سلاطین و امرا در میان خویشان و اقارب [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] از امثال این [illegible] در [illegible] کلام شاه اولیا و سرور اصفیا علیه التحیة و الثنا [illegible] وارد است

شعر
قیمت تو در ان قدر [illegible] — [illegible] خود [illegible]
خلق [illegible] قیمت [illegible] — [illegible]

اما اشعار غزل [illegible] بنظر مطالعه رسیده [illegible] این خلاصه [illegible] [illegible] مسطور گردید.

انتخاب غزلیات

فلک [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
ولهُ [illegible] — [illegible]
ولهُ [illegible] — [illegible]
ولهُ [illegible] — [illegible]
ولهُ [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
من [illegible] اسلام [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
ولهُ [illegible] — [illegible]
ولهُ [illegible] — [illegible]
ولهُ در عشق [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
ولهُ [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
ولهُ [illegible] — [illegible]
ولهُ [illegible] — [illegible]

تبریز

[illegible]

حکیم ابو طالب

از اهل [illegible] ... [illegible]

[illegible]

وی [illegible] طبیب است ... [illegible] ... از اقوام و احباب آنحضرت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وقلت ... [illegible] ... عاشق ... [illegible] ... مشوق

در فن طب ... [illegible]

... ارباب ... [illegible] ... صورت ... [illegible]

... [illegible] ... اشعار ... [illegible]

در میان ... [illegible]

این اشعار از [illegible] ... [illegible]

انتخاب غزلیات

[illegible]

وله [illegible]

[illegible]

قاضی والی

از اصیل زادگان تبریز است بکمال حسب و نسب [illegible]

[illegible]

قاضی [illegible]

[illegible]

انتخاب غزلیات

[illegible]

وله [illegible]

وله [illegible]

[illegible]

چلبی بیگ

از بزرگ زادگان و اشراف دار السلطنه تبریز است [illegible]

[illegible]

لیکن بسبب این حالات [illegible]

[illegible]

رباعیه

[illegible]

مثنوی

[illegible]

مثنوی

[illegible]

مثنوی

[illegible]

مثنوی

[illegible]

[illegible]

مولانا امیر حسین سهوی

در وادی علم [illegible] مولانا امیر حسین [illegible]

مثنوی

[illegible]

مصرع

[illegible]

مثنوی

[illegible]

...رباعی [illegible]

[illegible] اطراف عالم [illegible]

[illegible] کتاب است [illegible]

[illegible] و زیارت روضه [illegible]

[illegible]

انتخاب غزلیات

ولـه [illegible]

ولـه [illegible]

ولـه [illegible]

ولـه [illegible]

ولـه [illegible]

ولـه [illegible]

مولانا حالی

از جملهٔ مردمان تازه‌زبان و شعرای [illegible] که آوازهٔ ولایت [illegible]

[illegible] کاشان [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] آرام یافت [illegible]

[illegible] احوال [illegible]

رباعی

[illegible]

[illegible]

رباعی

[illegible]

[illegible]

مولانا فانی اصلش از دار السلطنه مذکورست و در میان شعرای سابق این دیار بلطف طبع مشهور در طرز غزل اشعار خوب دارد [illegible]

[illegible]

انتخاب غزلیات

[illegible]

از ربایجان

[illegible]

مولانا صافی تبریزی الاصل است [illegible]

مولانا صبری از اهل [illegible]

مولانا معروف از اهل اردکان [illegible]

مولانا جانبی تبریزی الاصل است و از شعرای [illegible]

مولانا طفیلی [illegible]

مولانا قوسی [illegible]

خواجه امیربیک مهر [illegible]

[illegible]

ورضای اولی نتوانست ساخت لاجرم اهل قز و صدوان [illegible] جون آن عرصه دوران صد برده تعرض جناب اعلی رسانید که خواجه مشار الیه
در علم اعداد و تکسیر وقوف تمام دارد و حسب اشکال مثلث و مربع کتیبه با خود میدارد و نیز در بعضی اوقات [illegible] افتاب [illegible] بجا آید اگرچه خاقان
[illegible] علم شعر یافت [illegible] خواجه مشار الیه [illegible]
[illegible] و قلم [illegible] ساخته در باکوش میکذاشت و اکثر اوقات [illegible]
[illegible] مثلی که از مربع و طلا ساخته بود [illegible] نواب اعلی [illegible] اعداد [illegible] و ارباب تمیز [illegible]
[illegible] خواجه مشار الیه را گرفت و در قلعه الموت محبوس ساخت و این قضیه [illegible]
[illegible] صورت یافت [illegible] و ثمانین و تسعمایه که [illegible] خاقان [illegible]
دران قلعه درگذشت و این ابیات که از نتایج طبع انجناب بود درین خلاصه [illegible] ذکر

شعر

اگر کویم خال [illegible] | وگر کویم سر زلفت [illegible] | شکایت [illegible] | کرکر [illegible]
[illegible]

شعر

[illegible]

بیت

خواجه مشار الیه [illegible]

شعر

[illegible]

میرزا کافی [illegible]

[illegible]

میرزا صادق [illegible]

[illegible]

از رباعیات

از جمله نتایج طبع انجناب چندین غزلیات و رباعیات است که در غایت خوبی در سلک نظم کشیده و بعضی از آن رباعیات درین کتاب [illegible]
مندرج کردیده و دیگر از مولفات آن جناب چند رباعیست در توحید و رسایل [illegible] که در برابر [illegible] رباعیات مولانا [illegible] جلال الدین محمد و [illegible]
مولانا عبدالرحمن جامی [illegible] و الحق آن نسخه [illegible] و عارفانه [illegible] جواهر [illegible] لطافت
[illegible] عارفان [illegible] داده [illegible] تکلف [illegible]
[illegible] ابن نسخه شریفه مشغول [illegible]
[illegible] و این رباعیات درین
خلاصه [illegible]

انتخاب رباعیات

[illegible]

ولیه فی الغزلیات

[illegible]

مولانا ثنائی [illegible]

[illegible]

ولطف طبع موصوفست و از تاریخ و علم سیر صاحب وقوف از شعر و معما نیز بهره دارد و دیوان نفیس [illegible]
و اگر [illegible] [illegible]
گفتن کامل طبیعتست [illegible]
و این ابیات از نتایج طبع اوست [illegible]

شعر

[illegible]

مولانا وردی

[illegible]
[illegible]
[illegible]

انتخاب غزلیات

[illegible]

حال دل من بر لب اگاه که تو — دور از تو [illegible]
کافر من [illegible] — [illegible]
ولـه [illegible]
ولـه [illegible]

مولانا عارف [illegible]

[illegible]

انتخاب غزلیات

[illegible]

مولانا مجازی [illegible]

[illegible]

شعر

[illegible]

مولانا کافی [illegible]

[illegible]

مولانا شانی [illegible]

[illegible]

مولانا اوجی از شعرای معتبر گیلانست [illegible]

رباعیات

[illegible]

مولانا عزتی از گیلانست [illegible]

وار شعرای سخندان هم
از آن وادی سخن میگویم

بود بعضی که تبار آلیه رسیده اند میگویند که خالی از خوشطبعی نبوده و [illegible] خوش طبع و شیرین صحبت بوده و در اسالیب نظم اطلاعی تمام داشته

واین رباعیات از نتایج طبع وقاد اوست

رباعیات

دوران تو نماند طاقت زیستن / ای پرده ز دست حسرت وجوری [illegible] / افکنده ز با خیال روی تو مرا

ان طور که عقل گفت دیدیم آخر / در بادیه گشته از روی تو مرا / ولـه میگفت عزم اگر چه باری [illegible]

بس تجربه کردیم ندیدیم آخر / قول همه را و اعتبار همه را / با ورنکنی قول وقرار همه را

حوالیم کرشیوه مردمکی دیده خلق / ولـه کردیم با حتیاط هرکس هوسی / ان ناکسی و کسی نکشیدیم بسی

ان پهلوی چکس فراغت نفسی / ولـه مای بغیر ین [illegible] دیقی / کرغایت غیرتم رود جان زیان

تا روی تو چکس ننهند بر من

مولانا مایلی

او نیز از رشت است سلیقه اش در شعر عدیم المثال

و در طبعش شکفتگی و نمکی بقدر کمال این رباعی از نتایج طبع اوست خوش مقالات

شعر

نو روزکه باغ راهوا خوش کرست / هرلحظه بلبلان نوای دکرست

کو یکه نو خوش عرض [illegible] کرست / ثمر همه سر بباغ سرو ازاد

مولانا جیالی

از شعرای متعین گیلان از رشت است در شیوه نظم

غزل صنعت قدرت موصوف و در شیمه درایت عشق و سپین ابیات کلشاد ان سخن بغایت عبارت معروف لوامع حقایق موجب

ولوامع دقایق محبت از مطلع باطن عشق پذیرش پیوسته در طلوع و ظهورست و سواطع انوار معرفت ولوامع حدایق حقیقت از

مشرق طبع منیع انکیزش همیشه در اشراق و بروز زواهر حدایق طبیعتش بلسان نسیم صبا دایم الاوقات در وزیدن و عطر بیز

جواهر سرایر فرحبخش مانند سحاب همیشه در خندیدن و کوهر ریزی در مضمار افقا ربیع الغزل یا رار شاعران زمان با او مجال مساوات

نیست و در مجالس خود نمای هیچکس را تا قرار مودت مجالست و مکالمت و [illegible] شاعرانیست در سرعت شعر گفتن نامیست و سخن او بهیست

بر دفع شبهات و طعنات [illegible] فا قادر و او از جمله کسانیست که قدم در وادی شاعری نهاده بود در زندگی بروش تجار گیلان بکاشان امده و شد داشت

و در مدت سکون در ینجانب بشعرا و اطراف بلطف و غزلیات [illegible] کرده ابیات شسته بر تخته روزگار مینگاشت اگر چه تو سط عزور شاعری

و عدت جولان که در شعبه هست از جنون نا ملایم و نسبت بشعرا و ظرفا بظهور میرسید اما کمالات از اقوال و اطوارش کمال قبول و حسن سلوک

معلوم میشود و بجای نخوت و درشتی احسان و تواضع ظهور میدید چند در نوبت که از ینجانب بوطن مالوف رفت بطریق تخلص ناشاعر

در حالت مستی با وی نزاع کرد و ان ناملایم بجا کشید [illegible] دست وی زده دست مولانا را از کار انداخت و ان صاحب [illegible] قضا

با وجود قدرت بر قصاص و انتقام چون ان درد از دستی و عالت مستی بوجود امده بود از سر قصاص و وی در گذشت و بعد از انکه ان جراحت

روی بهبود نهاد از گیلان بدار المومنین کاشان تشریف آورد بامید کسب طبعیت متوجه دیار هند گشت

انتخاب غزلیات

[verses, partly legible:]

زنار چشم تو یکی همین نکاه نکرد / کو بر عرض ره تو کشته رو براه نکرد / نکر د چشم تو یکی و فطر بجانب غیر / کراه زهد ملکی سیاه نکرد

راه عقارت بسیم کراه روی ناز / سیاه غزه بچشم تو تکیه کاه نکرد / غلام مست او عاشق کاز عهد وست / جفا کشید و ملامت کشید و اه نکرد

ولـه ناکی بعز بار دلی بگران بود / با دوستان چنین و بدگران چنان بود

ولـه هر روز رقیب جان کند [illegible]

هلالی

امام امام رضا مدد

او نیاز و غره سرکش چشم تو / وی فتنه زاده مژه تیز چنگ تو / در هر نه کاه دل در ناک من / تا بر خود کند بدل همچو سنگ تو

ولـه ناکه ز شرف سبب شدی بسیاری / ندر عمر دیار جان و غره فتنه انکیز او / شوق تو [illegible] / کشتنا ز جلوه کردن قامت [illegible]

ولـه بر دل غم فراق تو حسرت نهاده کرد / در جانم از زروی تو حسرت نهاده کرد / چشم بر التفات تو از بکنار کرم / هندین بهزار سوز محبت نهاده کرد

زان خوا است غره و هر اوکه دوق / سوی الفقر مود که ضرت نهاده کرد

مولانا مسیحی

گیلانی الاصل است و در فن طبابت بیبدل

کشته و بان مناسبت مسیحی تخلص میکند در ابتدای حال اکثر ولایات سیاحت کرده و اکثر عراق را سیر نموده و بیع جا را ان بلاد و اوقات بسر برده و صحبت بزرگان

رسیده اخبار احوالش کرده و در سنه [illegible] بکاشان گشت و الحال طبیب معتبر ان موضع است و کاهی که از طبابت فارغ میشود بشعر گفتن مشغول است این چند بیت از

چند بیت از مستحسنات شعر او مرقوم میگردد

انتخاب غزلیات

بوصل نیم اگر به پروانه مسوزد شب / سب کزد در سوز دو غم من پروانه بود را / مجنون اهم کرکوه باکیان ما مجنون را / کرتم بر بنا نما انکم جانانه مجنون را

ره میخانه راکم کرده ر فتم جانب مسجد / نبود انتم اهل مستی الاق چانه مجنون را

ولـه کرازو رق ماه کم بر بوسف او / مست مجوا مه برابر ماه رویش بر [illegible]

ولـه ریو ناوحن اوست [illegible] / و کر نه سینه هر کز ز اتش سوزان تن [illegible] / نه رو بد غم مهر کجا هن [illegible] / لبک غان مهر کرزه او از کان [illegible]

ولـه بر هم مسوز [illegible] / عار خط تو یک شکر که ابرار [illegible] / هنین الطیف که کلک قضا [illegible] / اکر [illegible]

مولانا داودی

از گیلان لاهجانست و از شعرای تازه زبان جوانی در هند تعیینست و بیش قیقلوی از زاده از جمله در علم طب

و معما بی نظیر زمانست و در دقت ذهن و حدت فهم به درایت معاومنایع ان از یکان دوران طبعش در اسالیب سخن نیز روان و سلیقه

در اصناف کلام حضور ما راهی بنیاز ان در سنه [illegible] و ثمانیه بعزم سفر هند بدار المومنین کاشان امد چون بشرف صحبتش رسید

[Margin notes, partly legible:]

از بس که رخ تو دیده پوشید خاک / این سینه [illegible]

کاشان — اولش در اوایلها که صحبت

[illegible]

انتخاب غزلیات

[illegible]

مولانا قاسمی

مازندرانیست بجودت طبع سلیم و دقت ذهن مستقیم سرآمد شعرای آنجاست و از صنایع شعری وقوف دارد و تو طلب دل جگلس را از خود ... که عجبت ... مردی ... در وضع و خلق ... چنانچه ... تواضع با مردم آنجا سلوک مینماید و اوقات با صناف عبادت و طاعت میگذراند و این چند بیت از وی ...

شعر

[illegible]

مولانا انجانی

اصل وی از نواحی گیلان رشتست و مدتها از ولایت ... است و تجارت در اطراف عالم سایر ...
در سلک شعرای آنجا انتظام دارد و ابیات ... اشعار ... روزگار ... کار میگذارد در علم قافیه و عروض و معما ...
وقوف و ... قدرت و مهارت در اقسام شعر ... ولایت معروف ...
نایاب ... بسیار پیدا میشود ...
... اشعار ... وقت ... میخواند و این اشعار
از آن جمله است

انتخاب غزلیات

[illegible]

[illegible]

حرف التاء

ولہ فی القطعه [illegible]

[illegible] اقلیم علم رسد

[illegible] تا باشد محال

[illegible]

ولہ فی الغزلیات

[illegible]

ولہ فی الرباعیات

[illegible]

چون من فتاده [illegible]

ولہ [illegible]

[illegible]

ولہ [illegible]

[illegible]

مگو که هست [illegible] ضمیری را

بوقت مردنم خاک کجا نم در نیاید ... بیا ... جان جانانم که جانم در تنم آید

میرزا تاج الدین حسین

نسبش بخواجه رکن الدین مسعود صاحب ... که ممدوح کمال ... بوده و باین مناسبت صاحب تخلص میکند ... که در وقت ... منصب وکالت خاقان فردوس مکان علیین آشیان شاه طهماسب ... ... امیر ... میرزا ... اکرم اصفهانی ... شیراز ... درویش منصب ... فضل ... وجملۀ علی ... گشته

[illegible]

مولانا جدائی

پدر مشار الیه خواجه آروغ از جمله اعاظم وزراء خاقان جنت مکان بود و مدت مدید بمنصب وزارت منصوب گشته در فیصل قضایا و انتظام امور برایا اهتمام مینمود و چون بزید مکنت و حشمت و افزونی جاه و علو همت از سایر اعیان زمان ممتاز و مستثنا گشت در آن اوقات جمعی از اهل غرض و حسد آن خواجه امجد را بتغلب و تصرف و ارتکاب امور نامناسب منسوب ساختند و نزد نواب جنت مکان [illegible] زبان غمز و سعایت گشادند و آن سخنان در مزاج همایون تاثیر کرده خواجه آروغ مواخذ گشت و جمیع اموال و اسباب او [illegible] منسوب شده [illegible] در تبریز کشته گردید اما مخدوم زاده مشار الیه چون در ایام وقایع در صغر سن بود [illegible] داشت که محافظت او نمایند [illegible] و بعد از آنکه بسن رشد و تمیز رسید [illegible] و اکثر اوقات ایام شباب [illegible] در تحصیل علوم و فنون [illegible] و در آن وادی [illegible] شناخت [illegible] در فن کتابت [illegible] و اکثر [illegible] و مولانا مشار الیه در نظم و تنظیم [illegible] در سنه اربع و ثمانین و تسعمائه در قزوین [illegible] واقع شد و این ابیات کمال فصاحت و بلاغت [illegible]

انتخاب غزلیات

[illegible]

ولَه [illegible]

[illegible]

ولَه فی الرباعیات

[illegible]

مولانا لطیفی

[illegible] و از صحبت [illegible] سیر [illegible] ایام [illegible] لطایف [illegible] ابیات لطافت [illegible] مولانا [illegible] اوایل [illegible] در زمان [illegible] سلطان محمد پادشاه [illegible] ساوه که وطن مالوف و مسکن [illegible] کاشان [illegible] و الحق در نظم [illegible] ابیات [illegible] بلاغت [illegible]

انتخاب غزلیات

[illegible]

ولَه [illegible]

ساوه

[illegible]

مولانا [illegible]

[illegible]

انتخاب غزلیات

[illegible]

تفرش

[illegible]

میر قدسی

از سادات اصیل تفرش است [illegible]

[illegible]

انتخاب غزلیات

[illegible]

تحفهٔ سامی

ولطافت حلوه مینماید اما بسیار نابراد و بلاهت [illegible] اگر [illegible] را در رنگ [illegible] تعریف میکنند [illegible] با وجود آنکه [illegible] اوقات [illegible]

غزلیات

مولانا بابا [illegible]

الحاف

خود در [illegible] اشعار [illegible] که در جا مسطور گشته باقی اشعارش را ازین قیاس باید کرد

مولانا کمالی

از [illegible] ساوه است و نام [illegible] کمال الدین حسین است اما [illegible] شاعر [illegible] طالب علم [illegible]

[illegible] در [illegible] متوطن [illegible] مولانا ضیاء الدین محمد [illegible] علوم شرعی [illegible] در علم کلام [illegible] و قرأت [illegible]

[illegible] ابیات از اشعار [illegible] این اوراق نموده والحمد لله وحده العزیز

[illegible]

انتخاب غزلیاته

شب فراق [illegible]
[illegible]
ولہ جان [illegible] عشق [illegible]
[illegible]
ولہ از [illegible]
ولہ من [illegible]
او دوست [illegible] رود
بطور تجلیت [illegible]

که نالهام در و دیوار را خبر نکند
[illegible]
[illegible]
قطع نظر [illegible] راه
[illegible] سودای تو

عمر [illegible] نکند
[illegible]
ولہ [illegible]
ولہ [illegible]
ولہ [illegible]
ولہ [illegible]
ولہ [illegible]
ولہ [illegible] سودای تو

که دست [illegible] نکند
[illegible] نکند
[illegible]
[illegible] دست
[illegible]
یوسف [illegible] تو

مولانا میرکی

برادر مولانا امر [illegible] و [illegible] و صنعت [illegible] عالم [illegible] اوقات میگذرانید [illegible] حال [illegible] از [illegible] شعر [illegible] سلطان [illegible] این بیت [illegible] کم نام و [illegible] است

شعر

[illegible]

ولہ [illegible]
ولہ [illegible]
ولہ [illegible]

مولانا منصوری

او نیز از [illegible] و [illegible] صاحب کمال است و در شاعری [illegible] دیوانش [illegible] مقرب [illegible] هزار بیت تمام کرده [illegible] قابلیت [illegible] رتبه [illegible] ایشان [illegible] و اظهار شاعری [illegible] کاشان [illegible] خلاصه نموده

[illegible]
ولہ [illegible]
ولہ [illegible]
ولہ [illegible]
ولہ [illegible]

اصل پنجم

در ذکر شعراء دار السلطنه قزوین خصوصاً بعضی از شاهزادگان کامکار و سلاطین نامدار و وزراء عالیمقدار که در زمان خاقان جنت مکان ابو المظفر شاه طهماسب نور الله روحه در آن بلده جنت نشان میبودند و گاهی بواسطه موزونیت بوادی نظم میل مینمودند

سلطان ابراهیم میرزا

فرزند ارجمند شاهزاده مغفور [illegible] بهرام میرزا صفویست [illegible] سلاطین [illegible] و آن شاهزاده کامکار بعلو همت و منزلت و وفور فضل و منقبت موصوف و بلطف طبع و جودت ذهن در میان اولاد شاهزادگان [illegible] خاقان جنت مکان معروف [illegible] [illegible]

[illegible]

خطی تمام از زندگانی برمی داشت اما در خلال این احوال آن شاهزاده را صورت عجیب و واقعه غریب روی نمود شرح این حال بر سبیل اجمال آنکه او را غلامی بود محمد تقی نام که

نسبتش بجمعی کلام سبزوار اتصال می یافت و در آن سالی که شاهزاده از مشهد بسبزوار [illegible] غلام مشار الیه بخدمت آن حضرت رسید منظور نظر عاطفت و احسان گشت

القصه [illegible] در ملازمت و خدمت آن شاهزاده شرایط نیکو خدمتی بجای می آورد و از پرتو التفات شاه عشق [illegible] انوار التفات و عنایات [illegible]

[illegible]

رباعیه

[illegible]

رباعیه

[illegible]

رباعی

[illegible]

قزوین

این طور که او بچون مانسته کرد مسلکی که بکام غیر کاری نکند غافل ازین حال و آگاه خبر حضرت برادر بیوک [illegible] سلطان حسین [illegible]

از قندهار بهری رسید و این خبر وحشت اثر پیش از رسیدن آن شاهزاده [illegible]

[illegible]

شعر

[illegible]

شعر

[illegible]

و فارسی اشعارش بسیار است و اکثر آن مشهور و بزبان ترکی [illegible] دیوان غزل [illegible] ترتیب نموده [illegible] دیوان [illegible] رسید و از [illegible] در این اوراق ثبت گردید و هو العفو الغفور

انتخاب غزلیاته

[illegible]

[illegible]

ولہ فی الرباعیات

[illegible]

سلطان بدیع الزمان میرزا او نیز ولد خلف و در صدر شاهزاده سعادت شعار بهرام میرزا است در فنون فضایل و کمالات عزیز [illegible] و فضایل [illegible] و سخاوت [illegible] و صفت حسن خلق و تواضع از برادران [illegible] سایر شاهزادگان پیش [illegible] ابیات [illegible] و [illegible] داشت [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]

[illegible]

فغان زآفت این ربع سال ... سوز | فغان زگردش این ... ستاره جور | که صورت که ... | اگر ... سال ...

ولم — [illegible]

ای حوش ... | ... حکایت کوید ... | ولم ... | ... رسید ولم

گذشت یار ... | ... | ولم ... | ... ولم

... | ... کم کنید | ... | ... کم کنید ولم

... | ... کم کنید | ... | ... کنید

ولم ... | ... ولم | ... | ...

سلطان مصطفی میرزا در میان اولاد خاقان جنت مکان علیین آشیان بمکارم اخلاق و محاسن آداب آراسته بود و بتشیید اساس ... قواعد علم و اعتقاد ... اولاد پادشاه گیتی پناه ... صورت و کمال سیرت ... لطافت طبع و رستی ... یکتای ... [illegible]

رباعیه — [illegible]

در زمان حیات ... در دار السلطنه قزوین ... سلطان ... بعد از فوت خاقان ... سلطان حیدر میرزا ... شاه اسمعیل ... در سنه ۹۹۳ ... امام زاده معصوم حسین بن علی ... [illegible]

شعر

ای دل ... | ... | ولم عاشق ... | ...

... | ولم ... | ... | ... ولم

... | ولم ... | ... | ...

ولم ... | ولم ... | ... | ... ولم

... | ... | ... | ... ولم

... | ... | ولم ... | ...

سلطان حسن میرزا ... ابو المؤید سلطان محمد پادشاه ... شاهزادگان ... [illegible]

اصفهان

عزت کلبرگ ... حال ... چشم ... ابرو ... مژگان ... [illegible]

... زهر آلود ... [illegible]

شعر — [illegible]

... [illegible]

... شاه اسمعیل ... [illegible]

... پادشاه ... [illegible]

شعر — [illegible]

... شاهزاده ... اشعار بسیار گفته لیکن ... [illegible]

... شاهزاده ... [illegible]

رباعیه — [illegible]

میرزا سلمان — [illegible]

... [illegible]

... پادشاه ... [illegible]

... شاه اسمعیل ... سلطنت ... [illegible]

... ایران ... سلطان محمد ... [illegible]

... دولت ... [illegible]

... شاه اسمعیل ... [illegible]

[illegible]

وله [illegible]

وله [illegible]

میرزا جعفر

[illegible]

لاجرم زیاده از معهود و منظور تقرب بپایهٔ شغل جلیل وکالت رسید و به مزید این مطالعه بر بالای اکثر امرا و ارکان دولت رقم توکلت علیه کشید
بعزت ثابت و رای صایب و اقبال مساعد در اتمام مهام ممالک شاهی و ترفیه احوال سپاهی و رعیت و اصلاح خلل [illegible]
[illegible] بیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

وله [illegible]

وله [illegible]

تزیح خاطر و موزونیت طبع و تحقیق حالات عاشقان ابیات عاشقانهٔ دلفریب بر لوح خواطر مینگاشت و این چند بیت از اشعار اوست که رقم تحریر یافت

انتخاب غزلیاته

[illegible]

وله فی القصیده

[illegible]

قزوینی

قاضی حسن عبدالرزاق از سادات سیفیست و قاضی تخلص میکند حاوی علوم ظاهری و جامع فنون باطنی بود و در نظم اشعار از سایر بلغاء روزگار در میدان تفوق قصب السبق میربود اما چون در قزوین شیوع و شایع بود [illegible] سطبعان او را بخلاف اعتقاد شیعه نسبت میکنند وازروی بانکار اصحاب و طعن ایشان را [illegible] میبستند گویند اشعار بسیار از شعرا یاد داشت و معانی بیگانه در مجالس فکر بر صفحهٔ روزگار بیادگار میگذاشت و شعر غزلش بسیار است اما آنچه از و بنظر راقم رسیده همینست که درین اوراق مثبت شده

انتخاب اشعاره

[illegible]

حاجی اسمعیل بحتی بجودت طبع سلیم و حدت ذهن مستقیم واتصاف بفضایل اخلاق و اکتساب کمالات انفس سرآمد شعرای باب الجنه بود و بطلاقت لسان و فصاحت بیان و بکثرت قوت حافظه برامثال و نظرا فایق میبود چنانچه گویند عبارات متون و شروح مصنفین را در حالت بحث و مجادله بر سر زبان داشت و پیوسته با مردم خوش طبع و شاعر صحبت بنکتگی میداشت و گاهی بشعر غزل مشغول بوده ابیات رنگین بر صحیفهٔ بیان مینگاشت [illegible] از قزوین متوجه دیار هند شد و چون بمشهد رضا صلوات الله علیه رسید بواسطه تعلقی که بجوانی پیدا کرده بود و اسیر کمند عشق وی گشته در آنجا بماند و بعد از اندک مدتی دیده امالش از عدم مشاهدهٔ جمال یوسف حیات نابینا گشته بسر پنجهٔ گرگ اجل اسیر گشت و این چند بیت از و در بیت موضع صورت تحریر پذیرفت

انتخاب غزلیاته

[illegible]

مولانا فرخی قزوینی الاصلست و عطاری اوقات میگذرانید و اکثر اوقات بمطالعهٔ اشعار رنگین و ابیات نمکین بر مستعدان میخواند

[illegible]

اما اعتقاد بیش از حد بشعر خود دارد والحق در فن غزل افکارش بر وجه وجیه واپاتش در حالت عشق و محبت بر کمال توجیه واقع است و در شعر شناسی بحدیست که مسلم خوش طبعان آنجاست این ابیات از نتایج طبع اوست که معتقدان سالها در صحبت این کمینه تجفه آورده اند

انتخاب غزلیات

از خلق توان داشت نهان داغ محبت ...

کاکا

اگرچه اصل وی از سبزوارست اما از بسیاری توطن در قزوین میتوان گفت که قزوینیست و با وجود آنکه عامی بوده لیکن سخنان نیکو و ابیات عاشقانه دارد و ایضا بسیار خوش طبیعت و خوش مشرب بوده و کریم نفس و نیکو اخلاق نشان میدهند و در سلوک طبع بلند دارد و ازین چند بیت که درین اوراق ثبت شده لطافت طبع و بلندی افکارش بیک علوم میتوان کرد در شهور سنه ۹۶۹ در بلده قزوین در گذشت و در مزار شاهزاده حسین بن علی بن موسی الرضا علیه التحیه والثنا مدفون گشت

انتخاب غزلیات

نجاتی ملقب بکور

بخش ششم کلمات

[illegible]

ولـه نالم از جفای تو ... دارم

من از نگاه ... انتظار تو

[illegible]

ولـه دل ... [illegible]

[illegible]

ولہ

ولہ

ولہ

حرف النون

ولہ

ولہ

ولہ

تمت المخاطب قصایه

ولہ

بر روی شمع ... اگر نهند
با همه ... ابرار ... سیان
بر خوان عشق ... نشند
چون خلق ... نکنند

مشکل که پشت گنبد دوار نکنند
آن کعبه ... خمار نکنند
بار از ... صدق ... اظهار نکنند
در فکر ... که قیمت ... انکار نکنند
با لطف او ... انوار نکنند
از ... زنار نکنند
خورشید ... نکنند
با الکه ... انکار نکنند
... نکنند
چون ... دلدار نکنند
... دیوار نکنند
با از ... انوار نکنند
... نکنند
در کار ... نکنند

[illegible]

ولـه

[illegible]

[illegible]

ولـه

[illegible]

تمت

ولــه

ولــه

ولــه

ولــه

هست آتش ... موس

قبلهٔ عشق یکی باشد و بس

[illegible] با چرخ نال — بشنود عجب که نامه بکیر دهان دهد
زامد شد خیال تو از [illegible] صفت — کش [illegible] با ریح حور بان دهد
دل بسته [illegible] — هر دم [illegible] بیان دهد
روشن شود چو [illegible] خانه ضمیر — اندیشه [illegible] دهد
جز آتش غم تو که [illegible] انجمن — کاندیشه [illegible] دهقان دهد
از رنگ [illegible] گلستان [illegible] — باد [illegible] آن [illegible]
زین پس مگر [illegible] — که حکم او [illegible] دهد
سلطان [illegible] چرخ — [illegible] کران دهد
جز نیست جاه او که [illegible] — [illegible] آسمان دهد
در مجلس [illegible] که [illegible] شاه — [illegible] لا مکان دهد
مقصد دوام [illegible] — از [illegible] مکان دهد
در دوری [illegible] — [illegible] میان دهد
سلطان [illegible] — [illegible] دهد
تو بادشاه [illegible] چرخ — [illegible] دیگران دهد
ارجام [illegible] — [illegible] دهد
مرکوز ذهن [illegible] — کرده [illegible] دهد
روزی که [illegible] — [illegible] دهد
عقاب [illegible] سینه [illegible] سپهر را — از [illegible] دهد
بجا [illegible] — از [illegible] فلک [illegible] دهد
اندر [illegible] — جا [illegible] لا مکان دهد
زین [illegible] فلک [illegible] — [illegible] دهد
در هر قدم [illegible] فلک — [illegible] آشیان دهد
در [illegible] — [illegible] دهد
با این [illegible] را — دوران [illegible] دهد
تا سال [illegible] — [illegible] دهد
در بارگاه [illegible] اقبال [illegible] — [illegible] دهد
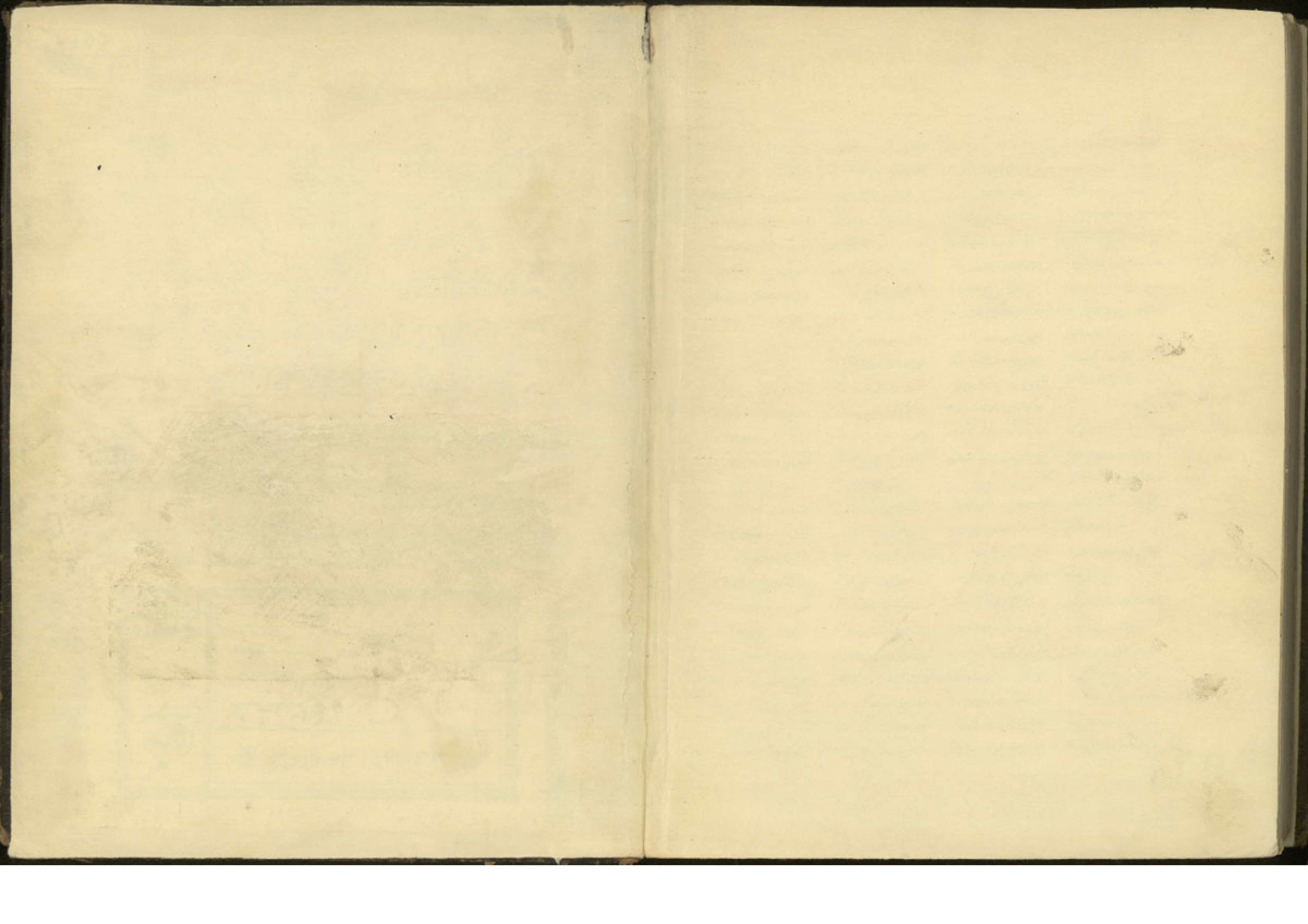
باغ خیال [illegible] روح [illegible] — اندیشه [illegible] تماشا [illegible] جان دهد
از دولت حمایت سلطان [illegible] — [illegible] باغ کران دهد
در سال [illegible] بهار [illegible] — کش [illegible] بلبل [illegible] دهد
چون [illegible] خیال — از آتش فراق تو [illegible] دهد
افتاده ام [illegible] مجلس — [illegible] خیال [illegible] کران دهد
در باد [illegible] — [illegible] وصف [illegible] دهد
ورنه مگر [illegible] جهان امات — آوازه [illegible] کامران دهد
ان [illegible] که [illegible] — [illegible] دهد
[illegible] قلع — با هر [illegible] دهد
[illegible] — در [illegible] دهد
[illegible] — دوران [illegible]
[illegible] ایام [illegible] دهد — اندر [illegible] این خاندان دهد
عاقل [illegible] فلک — [illegible] دهد
آسایه [illegible] خیال [illegible] روح — چون [illegible] دهد
لطف طبیب [illegible] — [illegible] دهد
کرده [illegible] وجود — حکمت [illegible] زمان دهد
در [illegible] — [illegible] دهد
اندر [illegible] کف قضا — [illegible] دهد
قضا [illegible] — [illegible] دهد
[illegible] فضل — انصاف [illegible] دهد
[illegible] روزگار — تا این [illegible] دهد
کر [illegible] خاطرم — [illegible] دهد
کاندر [illegible] عصر — [illegible] دهد
[illegible] من — [illegible] دهد
[illegible] علام — از [illegible] دهد
اقبال [illegible] — اندر [illegible] دهد